

جایگاه احزاب سیاسی

در اسلام

حکمتیار

امیر حزب اسلامی افغانستان

معرفی کتاب:

نام: جایگاه احزاب سیاسی در اسلام
مؤلف: حکمتیار
طبع اول: ثور ۱۴۰۳
تعداد: ۲۰۰۰ جلد
قیمت: ۵۰ افغانی

د چاپ ټول حقوق محفوظ دي



**جایگاه احزاب سیاسی
در اسلام**

حکمتیار

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بیش گفتار

الْحَمْدُ لِلَّهِ وَكَفَى وَسَلَامٌ عَلَىٰ عِبَادِهِ الَّذِينَ اصْطَفَىٰ وَبَعْدُ: فَأَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ (وَلْتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَأُولَٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ). صَدَقَ اللَّهُ الْعَظِيمُ.

پس از تسلط طالبان بر کابل و اعلان امارت اسلامی؛ انحلال پارلمان، تعطیل قانون اساسی، تعویض بیرق سه رنگ به بیرق سفید (بیرق حرکت اسلامی طالبان)؛ در حلقات سیاسی این بحث‌ها گرم شد که برخورد حکومت جدید در رابطه به احزاب سیاسی چگونه خواهد بود؟ آنانکه از سوابق طالبان و افکار و نظریات شان مطلع بودند؛ منتظر فرمان انحلال احزاب (به استثناء حرکت طالبان) بودند؛ اما درگیری‌های طالبان با بقایای رژیم قبلی؛ گروه‌های شورای نظار، جنبش، حزب وحدت؛ که جنگهای بلخاب، پنجشیر، بدخشان، اندراب، تخار را در پی داشت و عملیات داعش در کابل و ولایات دیگر؛ باعث شد تا تصمیم طالبان در رابطه به انحلال احزاب به تعویق بیفتد؛ این مرحله تقریباً دو سال را احتواء کرد؛ اخیراً نخست از آدرس‌های غیر رسمی؛ و از طریق سایت‌های انترنیتی حامیان طالبان؛ تبلیغات و تاخت و تازها؛ علیه احزاب سیاسی آغاز شد و به تدریج تشدید گردید؛ شیوه و لهجه اش اکثراً بازاری؛ منحط و توأم با داو و دشنام؛ و سپس مقامات مسئول نظام به آن پرداختند؛ و به این ترتیب ما فی الضمیر حکام و حکومت نمایان تر گردید؛ بحث‌ها در رابطه به چگونگی جواز احزاب در نظام اسلامی بر سر زبانها افتاد؛

صدور فتوی‌ها از این و آن آدرس؛ تحلیل‌های مفاد و مضار احزاب سیاسی، سوابق احزاب و نقش شان در جریانات چند دهه اخیر کشور؛ آغاز گردید. از آدرس‌های مدافع و حامی نظام و آنان که می‌خواهند جایگاهی در این نظام برای خود باز کنند؛ فتوی‌ها و صداهای مخالفت با احزاب سیاسی را می‌شنویم؛ عده ای می‌گویند: در اسلام؛ چیزی به نام (حزب) وجود ندارد؛ احزاب باعث تفرقه اند و اسلام آن را تحریم کرده؛ همه احزاب؛ چه خوب و چه بد؛ باید تحریم و منحل شوند؛ عده ای علیه تمامی احزاب؛ بدون تفکیک میان خوب و بد؛ تبلیغات خیلی خصمانه و قضاوت‌های غیرعادلانه و غرض آلود دارند؛ زبان منحنی و بازاری به کار می‌برند و دشنام می‌گویند؛ این تبلیغات و دشنام‌ها اکثراً از سوی کسانی صورت می‌گیرد که خود تجربه عضویت چندین گروه و حزب سیاسی را در گذشته داشته اند، از یکی به دیگر رفته اند و به هیچ یکی وفادار نمانده اند؛ هر گروه و حزبی که قدرت را تصاحب کرده؛ از هر طریقی نامشروع که بوده؛ به آن پیوسته و در خدمتش قرار گرفته؛ مداح و مبلغش شده؛ همین‌ها اند که در دفاع مزورانه از حکومت و قدرتمندان؛ یا ستایش‌های مبالغه آمیز داشته اند و یا به تبلیغات ناروا و دشنام‌ها علیه مخالفین اصحاب اقتدار پرداخته اند!!

اما از سوی دیگر؛ افراد صاحب رأی، دلسوز به ملت، متعهد به اسلام و خواهان نجات کشور از بحران؛ به قضیه احزاب سیاسی از زاویه ای دیگر می‌نگرند، آن را مایه استحکام وحدت ملی، مانع تجزیه ملت بر اقوام و قبائل، سبب جلوگیری از استبداد، مطلق العنانی، انحصار قدرت در دست زورمندان و نظارت بر حکومت و محاسبه با حکام می‌پندارند؛ معتقد اند که مهار اصحاب قدرت و جلوگیری از تصرفات نامشروع و مغایر منافع ملی؛ از هیچ راهی دیگر؛ جز حضور احزاب نیرومند و مؤثر؛ امکان پذیر نیست. باید تکتلات غیر قانونی، منبعث از قومگرایی و نژادپرستی، گروه‌های شریر، تجزیه طلب، مخل امنیت و جنگجویان

حرفوی و وابسته به شبکه‌های استخباراتی اجنبی را از طریق تأسیس احزاب قانونمند و ملت شمول حل کرد؛ باید برای معضله انتقال قدرت از دستی به دستی دیگر؛ که هم يك ضرورت است و هم پدیده لابدی و طبیعی در جامعه؛ راه حل مناسب و قانونمند یافت؛ حاکم روزی پیر می‌شود، می‌میرد، به فساد می‌گراید، شوق دیکتاتور شدن را در سر می‌پروراند، می‌خواهد خود و خانواده و قبیله اش؛ اقتدار را همواره در دست داشته و به نسل بعدی اش انتقال دهد؛ اگر توان آن را نداشت و قبیله اش قادر به حفظ قدرت و ادامه حکمرانی نبود؛ به اجنبی پناه می‌برد، و با استمداد از نیروهای اجنبی ادامه اقتدارش را تضمین می‌کند.

یکی از عوامل اساسی حضور پایگاه‌های نظامی نیروهای استعماری در کشورهای دارای نظام‌های شاهی و سلطه مطلقه يك خانواده و قبیله بر کشور؛ همین است؛ و دلیل انتخاب سلاطین، جزالها، اقلیت‌ها، گروه‌های کوچک قومی و مذهبی؛ از سوی نیروهای استعماری؛ همواره همین بوده است؛ اقلیت‌ها برای ادامه اقتدار خود؛ به حضور حامی اجنبی محتاج و در برابرش بیشتر خاضع، مطیع و فرمانبردار می‌باشند.

افغانستان در خلال نیم قرن گذشته؛ ۱۱ سیستم حکومتی را تجربه کرد؛ شاهی مطلقه (ظاهر خان)، استبداد مطلقه (سردار داؤد)، حکومت‌های دوران اشغال شوروی و کمونست‌های دست نشانده مسکو (ترکی، امین، کارمل، نجیب)؛ حکومت ائتلافی ربانی (مشمول بر کمونست‌های وابسته به شوروی و احزاب قومی و مذهبی تحت حمایت ایران، غرب‌گرایان و شاه پرستان)، حکومت مطلقه طالبان (تمرکز قدرت در دست يك فرد؛ بدون قانون اساسی و شوری ممثل مردم و بدون تعریف خاص از نظام و چگونگی آن)، حکومت‌های دوران اشغال امریکا (حکومت موقت ساخت بن، حکومت‌های ائتلافی به ریاست کرزی و غنی؛ با اختصاص بخش عمده قدرت به يك گروه قومگرا با پسوند اسلامی و متعهد به منافع امریکا، و استخدام کمونست‌های

وابسته به مسکو و گروه‌های شیعه؛ در خدمت امریکا و با ساختار قومی و پوشش مذهبی؛ همه این گروه‌ها در گذشته در خدمت اتحاد شوروی بودند، به دستور مسکو ائتلاف جبل السراج را ساختند؛ و مأموریت ادامه جنگ نیمه تمام شوروی در افغانستان را به عهده گرفتند؛ و زمانی که امریکا احساس کرد ادامه حضورش در افغانستان؛ نه مفید است و نه ممکن؛ پس از بیست سال جنگ، تلفات مالی و جانی؛ نه به هیچ یکی از اهداف استراتژی‌یکش دست یافت و نه قادر به تأسیس و تحمیل حکومت موفق و مورد حمایت افغان‌ها گردید؛ حکومت کابل را مفسدترین و ناکاره‌ترین حکومت دنیا یافت؛ هم ملت امریکا از ادامه جنگ خسته شد و هم اردو و سربازانش؛ نخست اوپاما، بعد ترامپ و بالاخره بایدن؛ در کمپاین‌های انتخاباتی شان؛ برای کسب رأی امریکایی‌های خسته از جنگ؛ وعده سپردند که نخستین کار شان در قصر سفید؛ اخراج نیروهای امریکایی از افغانستان خواهد بود؛ اوپاما پس از پیروزی و به عنوان نخستین کار؛ به انسحاب نیروها پرداخت و اعلان کرد که تا پایان سال ۲۰۱۶ هیچ سرباز امریکایی در افغانستان نخواهد بود. ترامپ در سخنرانی‌هایش مکرر می‌گفت: چرا باید ما امریکایی‌ها از فاصله هزاران کیلومتر به افغانستان برویم و بجنگیم؟ لازم است چین، روسیه، ایران و پاکستان در آن جا بجنگند؛ هدفش این بود که امریکا باید همان کاری را بکند که در نوبت قبلی حکومت طالبان کرد؛ پای روسیه و ایران را به جنگ افغانستان کشاند؛ کار به جایی کشید که ۱۲ دیپلمات ایرانی در مزار کشته شدند؛ ایران نیروهایش را به قصد حمله بر کشور ما؛ در مرز با افغانستان مستقر کرد؛ و این چیزی بود که امریکا می‌خواست و منتظر آن بود. حتماً به یاد دارید که حکومت دور اول طالبان؛ از سوی سعودی، امارات و پاکستان به رسمیت شناخته شد؛ شکی در این نیست که این شناخت به دستور امریکا بود؛ امارات و سعودی در این اقدام دو انگیزه خاص سیاسی داشتند: علاقه مندی و

شيفته گی شان به درگیری میان طالبان و مجاهدین از يك سو و با ایران و گروه‌های وابسته به ایران از سوی دیگر؛ و علاوه بر این می‌پنداشتند که حکومت طالبان؛ سیاستهایی در رابطه به ایران خواهد داشت که به سود این دو حریف و رقیب ایران خواهد بود.

قصر سفید دو بدیل ممکن پیش رو داشت: ۱- مذاکرات با تمامی جهت‌های تأثیر گذار و تشکیل حکومت قابل قبول برای همه؛ این طرح به خاتمه جنگ می‌انجامید و شرایط خروج آبرومند نیروهای امریکایی از افغانستان را فراهم می‌کرد؛ که دست آوردی برای جو بایدن تلقی می‌شد و علی الاقل از افتضاحی مانع می‌گردید که خروج شرم آور نیروهای امریکایی را باعث شد. ۲- مذاکرات يك جانبه با طالبان و تعویض جمهوریت به امارت!! امریکا این بدیل را انتخاب کرد؛ قصدش تکرار تجربه قبلی بود؛ افغانستان متشنج، ناامن و میدان جنگ‌های داخلی؛ میان گروه‌های متخاصم؛ را به سود خود و در مطابقت با منافع ستراتیژیک خود در منطقه می‌پنداشت؛ در افغانستان به حکومتی ضرورت داشت که آماده جنگ با مخالفین امریکا باشد؛ چه این مخالفین گروه‌های داخلی باشند و چه رقبای امریکا در این منطقه ستراتیژیک. امریکا نسبت به حکومت مورد تأیید اکثریت افغان‌ها، قابل قبول برای تمامی گروه‌ها، برگزاری انتخابات، تأسیس حکومت منتخب؛ و هر چه منتج به ثبات و امنیت در افغانستان می‌شود؛ به چیزی ترجیح می‌دهد که منتج به تقابل و تخاصم میان افغان‌ها شود.

آنان که تعهد صادقانه به اسلام، ارزشهای ملی، منافع ملت، آینده کشور، استقلال و آزادی میهن خود دارند، در راه دفاع از این ارزشها؛ و برای تأسیس نظام واقعاً اسلامی؛ مبارزه کرده اند، دشواری‌های جانکاه و جانفرسای مبارزات طولانی را تحمل نموده اند و در این راه از جان و مال شان مایه گذاشته و به قربانی‌های بی دریغ آماده شده اند؛ نمی‌توانند در مورد چگونگی نظام کنونی و آینده بی تفاوت باشند؛ احترام به

قربانی‌های آنان و تمکین به آرمان‌ها و خواست‌های مشروع شان؛ حق مسلم آنان است و فریضه و وجیبه زمامداران.

نظام اسلامی دو بعد اساسی دارد: ۱- التزام به ارزشهای دینی و ۲- تمکین به مشوره و رضایت مردم؛ از نظر اسلام قضیه ای که به دو انسان و یا بیشتر از آن تعلق دارد؛ هر تصمیم در باره آن به مشوره و رضایت اطراف ذیدخل مشروط است؛ چه در يك خانواده باشد و چه در سطح ملت و مربوط به تمامی اتباع يك کشور؛ هیچ فردی؛ چه رهبر و چه پیرو؛ حق تصمیم انفرادی، شخصی و يك جانبه در قضایای ملی را ندارد؛ در نظام اسلامی؛ حکام و افراد را که بگذار؛ پیامبر نیز مکلف به مشوره با مسلمانان است؛ اسلام مشروعیت زعامت و امارت را به بیعت و توافق مسلمانان مشروط کرده و عدم مشوره را از موجبات اساسی عزل زعیم و امیر می‌شمارد. در اسلام جز خدا و پیامبرش نه هیچ مطاع مطلق و غیر مشروط وجود دارد؛ نه هیچ فرد غیر مسئول، نه زعامت تحمیلی و بدون بیعت و رضایت مردم و نه قانونگذار و فرمانروای خود رأی و مطلق العنان؛ پیامبران که حامل وحی الهی اند و از سوی پروردگار برگزیده شده اند و اطاعت از آنان در واقع اطاعت از خدای متعال و رهنمود های الهی است؛ با وجود آن مسئول اند و چون همه انسان ها از عملکرد های شان پرسیده می‌شوند (فَلَنَسْأَلَنَّ الَّذِينَ أُرْسِلَ إِلَيْهِمْ وَكَلِمَاتٍ الْمُرْسَلِينَ: و حتماً از کسانی خواهیم پرسید که پیامبران به سوی شان فرستاده شده اند و حتماً از پیامبران خواهیم پرسید) و در امور متعلق به مردم مکلف به مشوره با آنها اند؛ چنانچه الله متعال به رسول الله صلی الله علیه و سلم فرموده است: (...وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ با ایشان مشوره کن).

پس از خروج نیروهای ناتو به رهبری امریکا، خاتمه جنگ و سقوط حکومت دست نشانده امریکا؛ شرائطی خیلی خوب و عدیم المثال در تاریخ کشور ما؛ برای افغانها فراهم شد؛ لازم بود از این فرصت زرین؛

در راستای خاتمه دائمی جنگ، تأسیس افغانستان مستقل، آزاد، دارای نظام و حکومت اسلامی؛ تأمین و استحکام وحدت ملی، تشکیل حکومت موفق و قادر به اداره کشور، مورد حمایت کامل ملت، منبث از اراده آزاد افغان‌ها، تشکیل مرجع مقتدر و باصلاحیت تصمیم که اجماع ملی را تمثیل کند و فرد فرد ملت به تصامیم آن تمکین و التزام داشته و آخرین مرجع تصمیم‌گیری در تمامی قضایای ملی؛ به شمول تسوید و تصویب قانون اساسی جدید کشور، چگونگی نظام، تعریف حکومت، وضع سیاست‌های داخلی و خارجی کشور و ... استفاده اعظمی می‌نمودیم، از تکرار تجارب تلخ و خونین گذشته برای همیشه مانع می‌شدیم، شیوه‌ها و سیاست‌های تقابل، عناد و خصومت را کنار می‌گذاشتیم، اختلافات مان را از طریق تفاهم صادقانه بین الافغانی، در فضاء برادری و برابری؛ بدون وساطت و وصایت اجنبی و بدون وضع قید و شرط قبلی؛ حل نموده؛ راه‌های تحقق آرمانها و اهداف شهداء ملت مؤمن مان را جستجو می‌کردیم. یقیناً که سیاست‌های مبتنی بر تقابل، نفی همدیگر، توسل به زور و سلاح، استمداد از اجنبی غرض رسیدن به قدرت و سرکوب حریف قومی و سیاسی، نه به عاملین این سیاست‌ها در گذشته نتیجه‌ای جز ناکامی، رسوایی و صدمه به خود، ملت و کشور تحویل داد و نه در آینده کسی از این طریق زشت و منفور؛ به نتیجه دلخواه و مغایر نتایج قبلی نائل خواهد شد. هیچ بدیلی دیگر برای حل بحران ناامنی و بی‌ثباتی در کشور؛ جز تفاهم صادقانه و بلا قید و شرط بین الافغانی نداریم.

حکمتیار

مقدمه

الحمد لله وكفی وسلام علی عباده الذین اصطفی؛ و بعد: ملت ما در مرحله ای از تاریخ کشور قرار گرفته که فرصت تأسیس نظام جدید سیاسی، اجتماعی و حقوقی را بدست آورده ایم؛ موانع داخلی و خارجی که در راه تأسیس افغانستان آزاد و مستقل، دارای حکومت منبعث از اراده ملت و متعهد و ملتزم به اسلام؛ در برابر ما قرار داشت؛ از میان برداشته شده؛ اشغالگران دیروزی؛ که گاهی جنگ‌های نیابتی شان را به افغانستان انتقال دادند و گاهی مشترکاً و دست در دست هم علیه ما جنگیده اند و حکومت‌هایی را بر کشور ما تحمیل کرده اند که به توافق هم ساخته اند و وزارت خانه‌ها را میان هم تقسیم و به گروه‌های مزدور شان سپرده اند؛ امروز این اشغالگران مصروف درگیری‌های خود اند؛ برای ما افغانها این شرایط فراهم شده که بدون حضور، فشار و تأثیر دیگران بتوانیم در مورد آینده ملت و کشور و سرنوشت خود و نظام بعدی؛ تصمیم بگیریم.

این تصمیم باید در مطابقت به رهنمودهای قرآن، سنت رسول الله، منهج صحابه و رأی ائمه و فقهاء بوده و توافق ملت را با خود داشته باشد؛ نه هیچ فردی حق دارد رأی شخصی اش را بر ملت تحمیل کند و نه هیچ حزب، گروه و قبیله؛ افغانستان و همه چیزش متعلق به همه ملت است و صلاحیت اتخاذ هر تصمیم حق مُسَلِّمَش و منحصر به خواست و اراده مردم؛ مردمی که پیروزی در جنگ آزادی؛ نتیجه قربانی‌های آنان است؛ نه این کشور سرزمین مفتوحه کدام شخص یا گروه است و نه این ملت سربلند و مؤمن اسیر کدام فاتح مزعوم.

یکی از قضایای خیلی مهمی که در این برهه زمان؛ در برابر ما قرار دارد؛ قضیه نقش احزاب در نظام جدید کشور است؛ مخصوصاً احزابی که در جنگ آزادی سهم فعال و مؤثر داشتند؛ لزوم تشکیل احزاب فکری و سیاسی از قضایای مهم و حاد زمان ماست؛ و پرداختن به آن يك ضرورت؛ هر چند ریشه عمیق در دل تاریخ دارد و همواره اهمیت خود را داشته است؛ مخصوصاً پس از آن که کشورهای بزرگ؛ شامل ملیت‌ها، اقوام و قبائل زیاد به میان آمد؛ قومگرایی جایش را به ملت گرایی گذاشت؛ چون توحید اقوام و قبائل در آغوش يك ملت؛ جز از طریق احزاب فکری و سیاسی ممکن نبود؛ همین باعث تأسیس احزاب سیاسی و فکری شد و به تدریج کسب اهمیت کرد؛ امروز اهمیتش به آن جا رسیده که نظام‌های سیاسی و اجتماعی را به رویت نقش احزاب در آنها تعریف می‌کنند.

در دنیا به گونه عام چند نوع نظام را شاهدیم:

۱. نظام‌های بدون حزب

۲. نظام‌های يك حزبی

۳. نظام‌های چند حزبی

نظام‌های بدون حزب و خصوصیات آنها چنین اند: رژیم‌های شاهی، خاندانی، قبیله‌ای و کودتایی؛ که فرد محور اند و اقتدار در دست يك فرد و خانواده و قبیله اش؛ استبداد، اختناق، انحصار قدرت، مخالفت با آزادی بیان، بیم از تشکلات و تحرکات سیاسی و جلوگیری از آنها، عدم تمکین به رأی مردم، نبود مرجع تصمیمگیری ممثل ملت، حکومتداری غیر قانونمند، تصرفات خودسرانه در سرمایه‌های ملی متعلق به ملت و قضایای ملی؛ از خصوصیات بارز این نظام‌ها اند. البته در برخی از کشور های اروپایی به شمول بریتانیا؛ رژیم های به نام شاهی وجود دارند که نقش قبلی پادشاه و ملکه در آنها سمبولیک شده و امور اجرائی و حکومتی به پارلمان ها و حکومت های منتخب انتقال یافته و به ناچار

نظام های دارای احزاب فعال را برگزیده اند.

نظام يك حزبی که اقتدار در اختیار يك حزب سیاسی، فکری و اجتماعی بوده و در پی تحمیل سلطه کامل حزب حاکم در عرصه های ایدئولوژی، سیاسی، اجتماعی و اقتصادی و تسلط طبقه خاص مردم بر مجموع ملت و کشور می باشد؛ هر چند این نظام ها در بدو امر حزب محور می باشند؛ ولی به تدریج فرد محور می شوند و اقتدار در دست رهبر و زعیم حزب و حواریونش متمرکز می شود؛ از ناحیه فرد محوری با نظام های خاندانی و قبیله ای تفاوتی زیادی ندارد و هر دو باعث سلطه فرد و طبقه خاص مردم بر مجموع ملت می گردد و جای قبیله را حزب می گیرد؛ سلب آزادی های فکری، تحریم تکتلات فکری و احزاب سیاسی، سانسور مطبوعات، عدم تمکین به حقوق مدنی مردم، از لوازم و تبعات این نظام است؛ نظام های کمونستی روسیه و سپس چین؛ زعامت مطلقه استالین در روسیه، مائو در چین و هتلر در جرمنی نمونه های بارز این پدیده اند.

نظام های چند حزبی که نمونه های آن را در کشورهای غربی مشاهده می کنیم؛ برخی از این کشورها از مدت ها به این سو آن را تجربه کرده اند و احزاب سیاسی آنها فراز و نشیب زیادی را طی نموده اند؛ از کثرت گرای بی مهار تا دو سه حزب نیرومند و ملت شمول؛ و احزابی که در کنترل سرمایه داران و صاحبان شرکت های عظیم چند ملیتی می باشند. هر چند تعدد احزاب، مراجعه به آراء مردم و تمکین به آن، حکومت های منتخب، پارلمان های منتخب، قوانین مدنی حافظ حقوق فرد و جامعه؛ جوانب مثبت این نظام ها بوده و باعث آن شده تا پروسه انتقال قدرت به گونه صلح آمیز انجام شود و از درگیری های مسلحانه که مشکل اساسی نظام های دیکتاتوری و استبدادی است؛ در امان باشند؛ اما بدون شك که این سیستم نیز تبعات و عواقب بد خود را دارد. دموکراسی غرب بیشتر به انارشیزم قانونمدار تبدیل شده، نظام و قانون به جای آن

که عدالت و برابری را به مفهوم عام و واقعی کلمه تأمین کند و امنیت و مصونیت اقشار مظلوم و ناتوان جامعه را در برابر بی عدالتی‌ها و تصرفات ظالمانه صاحبان زر و زور تأمین نماید و جلو تمرکز سرمایه در دست معدودی از قدرتمندان و ثروتمندان را سد کند؛ اغلباً به حافظ منافع طبقه مرفه و ثروتمند جامعه تبدیل می‌شود؛ ۹۰٪ سرمایه‌ها در کشورهای غربی و اقمار شان؛ در اختیار ۱۰٪ ثروتمندان جامعه قرار گرفته، قانون دست ثروتمندان را در غارت و استثمار اقشار متوسط و طبقه سوم جامعه باز گذاشته، کارگران و دهاقین به برده‌های وابسته به زمین و فابریکه تبدیل شده اند، این ثروتمندان و مالکان شرکت‌های غول پیکر اند که حرف آخر را در پیروزی احزاب سیاسی در کمپاین‌های انتخاباتی می‌زنند؛ احزاب در پیروزی شان و کسب رأی؛ بیشتر مرهون عنایت و حمایت آنهایی اند که مهار اقتصاد کشور، اداره و مدیریت رسانه‌ها، رادیو، تلویزیون، روزنامه‌ها، سینماها، وسائل ارتباط جمعی، اینترنت، فیسبوک، ... را در اختیار دارند؛ هر حرف خوب و بد، راست و دروغ را در اندک‌ترین زمانی و با سرعت سرسام آور به گوشه گوشه دنیا می‌رسانند و رأی عامه را جهت می‌دهند.

این رساله مختصر را به این موضوع اختصاص داده ایم که نظر اسلام در رابطه به احزاب سیاسی چگونه است و این که احزاب چه جایگاهی در نظام اسلامی دارند؟ و نظام اسلامی از ناحیه حضور و نقش احزاب سیاسی در جامعه؛ با کدام یکی از نظام‌های موجود در دنیا؛ شباهت‌ها و تفاوت‌هایی دارد؟ تحقق نظام ناب اسلامی خواست و آرمان ملت مؤمن و مجاهد ما و مسئولیت همه مجاهدین متعهد به اسلام است؛ به امید رسیدن روزی که شاهد تحقق کامل این آرمان مقدس باشیم.

آیا برای مشروعیت احزاب؛

دلائلی در قرآن و حدیث داریم؟

در رابطه به جایگاه احزاب در اسلام؛ قبل از همه باید بنگریم که آیا در رهنمودهای اسلام؛ در قرآن و حدیث؛ جواز احزاب را سراغ داریم یا نه؟ آیا در دوران خلفاء راشدین؛ مصداق احزاب سیاسی را به عنوان يك واقعیت موجود می‌یابیم؟ آیا اسلام به آزادی بیان، فکر، مذهب، عقیده و دین باور دارد؟ آیا باور به امت واحد؛ منافاتی با تعدد احزاب دارد؟ آیا برای حرمت احزاب سیاسی نص صریح و واضح داریم؟ چون از نظر اسلام حرام چیزی است که با نص صریح، واضح و قاطع تحریم شده است، این نوع نص را آیا در قرآن و حدیث می‌یابیم؟ فیصله عدم جواز احزاب از صلاحیت‌های کیست و اسلام این صلاحیت را به کی و به کدام مرجع و کدام مقام و شخص داده است؟ آیا درست است که هر کی اقتدار را در دست گرفت؛ و احزاب سیاسی را حریف و رقیب خود و خلاف سلیقه شخصی اش یافت؛ حق دارد احزاب سیاسی و مراجع افتاء و اقتداء فکری و مذهبی مردم را منحل و سرکوب کند و از مردم بخواهد که مطیع مطلق باشند و وی را مطاع بلا منازع بپذیرند؟! آیا خلفاء راشدین چنین بودند؟! آیا احزاب باعث وحدت اند یا عامل اختلاف و تفرق؟ وجود احزاب به صلاح جامعه است یا به زیان و ضررش؟ کشورهای دارای احزاب سیاسی وضعیت بهتر اجتماعی و امنیتی دارند یا کشورهای بدون احزاب سیاسی؟! انتخاب زعیم و رهبر و انتقال قدرت از یکی به دیگر؛ در کشورهای دارای احزاب؛ بدون خونریزی و توسل به سلاح انجام می‌یابد یا در کشورهای دارای نظام‌های مستبد، دیکتاتوری،

خاندانی و قبیله‌ای؟! اسلام هر چیز مفید را جائز و حلال شمرده و هر مضر را حرام؛ در روشنائی این اصل دینی؛ که منشأ صریح در قرآن دارد؛ در باره هر پدیده فردی و اجتماعی؛ به شمول احزاب سیاسی، تکتلات اجتماعی، اتحادیه‌های صنفی و هر چیز نو و جدید؛ می‌توان حکم کرد و در باره حل و حرمتش فتوی داد؛ فتوی ما در رابطه به احزاب چگونه خواهد بود؟

به این پرسشها باید پرداخت و باید پاسخ محکم و مبتنی بر رهنمودهای قرآن و حدیث ارائه کرد. پاسخ مجمل و مختصر و قبل از جواب تفصیلی به این پرسشها؛ این است: ساختن حزب و عضویت در آن و بیعت با امیر؛ نه تنها جائز؛ بلکه يك فریضه است. حزب باعث وحدت امت است نه موجب تفرق؛ حزب از اقوام ملت می‌سازد و از ملت‌ها امت؛ قرآن مسلمانان را به نام‌های ملت، امت و حزب الله یاد کرده؛ اساس این نامگذاری‌ها بر معنویات، باورها و آرمانها گذاشته شده؛ انسان آرمانگرا و همبستگی‌اش با دیگران بر اساس باورها مطمح نظر است؛ نه انسان قومگرا با پیوندهای محض قومی و نژادی؛ آنچه را در این نامگذاری نمی‌یابیم؛ تقسیم مردم به قوم، قبیله، عشیره، عرب و عجم است؛ قرآن می‌فرماید:

وَمَنْ يَتَوَلَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا فَإِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْغَالِبُونَ ﴿۵۶﴾

المائدة

و هر کی خدا، پیامبرش و مؤمنان را ولی و دوست خود بگیرد؛ (این‌ها حزب الله اند) و حزب الله غالب است.

یعنی که امت رسول الله صلی الله علیه و سلم يك حزب است و مؤسسش محمد علیه السلام؛ امت هر پیامبر يك حزب بود؛ که پیامبرش مؤسس و رهبر آن؛ اساس این حزب و رابطه میان اعضاء آن؛ دوستی با خدا، پیامبر و مؤمنان است؛ چنین است رأی و نظر اسلام در باره حزب

و حیثیت و جایگاهش.

وجوب عضویت در حزب

آیا حزب، عضویت در آن و بیعت با امیرش واجب است؟

بیاید پاسخ این پرسش را در رهنمایی‌ها و ارشادات رسول الله صلی الله علیه و سلم جستجو کنیم؛ لحظه‌ای در برابر این حدیث؛ با دقت بیشتر درنگ می‌کنیم و جواب کاملاً صریح و واضح خود را می‌یابیم:

عَنِ الْحَارِثِ الْأَشْعَرِيِّ، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: " وَأَنَا أَمْرُكُمْ بِخَمْسِ أَمْرَيْنِ اللَّهُ تَعَالَى بِهِنَّ: الْجَمَاعَةَ وَالسَّمْعَ وَالطَّاعَةَ وَالْهَجْرَةَ وَالْجِهَادَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ، فَمَنْ فَارَقَ الْجَمَاعَةَ قَيْدَ شِرِّ فَقَدْ خَلَعَ رِبْقَةَ الْإِسْلَامِ - أَوْ الْإِيمَانَ مِنْ عُنُقِهِ، أَوْ الْإِيمَانَ مِنْ رَأْسِهِ - إِلَّا أَنْ يُرَاجَعَ، وَمَنْ دَعَا دَعْوَى جَاهِلِيَّةٍ فَهُوَ مِنْ جُنَا جَهَنَّمَ " قِيلَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، وَإِنْ صَامَ وَصَلَّى؟ قَالَ: "وَإِنْ صَامَ وَصَلَّى، تَدَاعَوْا بِدَعْوَى اللَّهِ الَّتِي سَمَّكُمْ بِهَا الْمُسْلِمِينَ الْمُؤْمِنِينَ عِبَادَ اللَّهِ " شعب الايمان للبيهقي

از حارث الاشعری روایت است که رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود: و شما را به پنجگانه ای می‌گمارم که پروردگارم مرا به آن گمارده است: به جماعت، سماع، اطاعت، هجرت و جهاد در راه الله؛ پس هر کی از جماعت به اندازه یک وجب بیرون رفت؛ بدون شك که حلقه اسلام (و یا ایمان) را از گردنش (یا سرش) بیرون کشیده است؛ مگر این که برگردد؛ و هر کی دعوتش دعوت جاهلیت (دعوت به سوی تعصبات قومی و نژادی) بود؛ خس و خاشاک دوزخ خواهد شد؛ کسی گفت: یا رسول الله! هر چند که روزه گرفته و نماز خوانده؛ فرمود: آری؛ هر چند

روزه بگیرد و نماز برپا دارد؛ پس به آن چیزی دعوت کنید که پروردگار تان شما را به آن نامیده است: مؤمنان، مسلمانان، بندگان الله متعال.

این روایت با همین الفاظ و محتوی و یا با تغییر اندک و بسیط در الفاظ و ترکیب و ترتیب آن؛ در تمامی کتب حدیث آمده و از سوی محدثین و محققین؛ حدیث صحیح خوانده شده. در این روایت مشاهده می‌کنید که از نظر اسلام زندگی در يك جماعت و حزب، سمع، اطاعت، هجرت و جهاد در راه الله؛ چنان مهم خوانده شده که خروج از جماعت را خروج از اسلام دانسته؛ به گونه ای که بدون آن حتی نماز و روزه نیز پذیرفته نمی‌شود!! و دعوت به سوی عصیتهای قومی و نژادی؛ از نشانه‌ها و بقایای دوران جاهلیت تلقی شده و عاملینش خس و خاشاک جهنم؛ این بخش روایت نیز ایجاب غور و دقت بیشتر را دارد که حزب و جماعت و در برابرش دعوت به عصیتهای قومی؛ به عنوان دو پدیده منافی و مقابل هم یاد شده و نشان می‌دهد که: اگر مردم بر محور احزاب فکری و سیاسی جمع و متحد نشوند؛ بدیلی دیگر جز تجمع در تکتلات قومی و عصیتهای ناشی از آن نخواهند داشت؛ خدای متعال و پیامبرش مردم را به پنجگانه ای گمارده که نخستین و مهم‌ترینش ساختن جماعت و حزب و عضویت در آن و بیعت با امیر است.

به این روایت نیز توجه کنید:

عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ، أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: " مَنْ خَرَجَ مِنَ الطَّاعَةِ، وَفَارَقَ الْجُمَاعَةَ ثُمَّ مَاتَ، مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً، وَمَنْ قُتِلَ تَحْتَ رَايَةِ عِمِّيَّةٍ يَغْضَبُ لِلْعَصَبِيَّةِ، وَيُقَاتِلُ لِلْعَصَبِيَّةِ فَلَيْسَ مِنِّي، وَمَنْ خَرَجَ عَلَى أُمَّتِي يَضْرِبُ بَرَّهَا وَفَاجِرَهَا، لَا يَتَحَاشَى عَنْ مُؤْمِنِهَا وَلَا يَفِي بِذِي عَهْدِهَا فَلَيْسَ مِنِّي. مسلم و شعب الایمان للبيهقي

از ابو هریره روایت است که رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود: کسی که از اطاعت امیر (پس از بیعت با يك امیر از اطاعتش) خارج شود

و از جماعت جدا گردد و سپس بمیرد؛ به مرگ جاهلیت مرده؛ و هر کی زیر بیرق جهل و نابینایی کشته شود؛ در حالی که خشم و جنگش برای عصبیت قومی باشد؛ از زمره امت من نیست؛ و هر کی علیه امت من خروج و بغاوت کند؛ به گونه ای که نیک و بدش را می‌گوید؛ نه از مؤمنش خودداری می‌ورزد و نه به عهد صاحب عهد وفا می‌کند؛ از زمره امت من نیست.

عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: " مَنْ خَرَجَ مِنَ الطَّاعَةِ وَفَارَقَ الْجَمَاعَةَ فَمَاتَ عَلَى ذَلِكَ فَهِيَ مِيتَةُ الْجَاهِلِيَّةِ، وَمَنْ خَرَجَ مِنْ أُمَّتِي بِظُلْمٍ بَرَّهَا وَفَاجَرَهَا لَا يَحْتَشِمُ - أَوْ قَالَ: لَا يَتَحَاشَى - مِنْ مُؤْمِنِهَا، وَلَا يَفِي لِذِي عَهْدِهَا فَلَيْسَ مِنِّي، وَمَنْ قُتِلَ تَحْتَ رَايَةٍ عِمِّيَّةٍ يَغْضَبُ لِلْعَصَبِيَّةِ، وَيَنْصُرُ لِلْعَصَبِيَّةِ، وَيَدْعُو لِلْعَصَبِيَّةِ فَقَتَلْتُهُ جَاهِلِيَّةً - أَوْ قَالَ: مِيتَتُهُ جَاهِلِيَّةٌ - شَكََّ أَبُو مُحَمَّدٍ. شَعْبُ الْإِيمَانِ

عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ، قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ: «مَنْ فَارَقَ الْجَمَاعَةَ، وَخَرَجَ مِنَ الطَّاعَةِ، فَمَاتَ فَمِيتَتُهُ جَاهِلِيَّةٌ، وَمَنْ خَرَجَ عَلَى أُمَّتِي بِسَيْفِهِ، يَضْرِبُ بَرَّهَا وَفَاجِرَهَا، لَا يَتَحَاشَى مُؤْمِنًا لِإِيمَانِهِ، وَلَا يَفِي لِذِي عَهْدٍ بِعَهْدِهِ، فَلَيْسَ مِنْ أُمَّتِي، وَمَنْ قُتِلَ تَحْتَ رَايَةٍ عِمِّيَّةٍ، يَغْضَبُ لِلْعَصَبِيَّةِ، أَوْ يُقَاتِلُ لِلْعَصَبِيَّةِ، أَوْ يَدْعُو إِلَى الْعَصَبِيَّةِ، فَقَتَلْتُهُ جَاهِلِيَّةً» مسند احمد

عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ، عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: «مَنْ خَرَجَ مِنَ الطَّاعَةِ، وَفَارَقَ الْجَمَاعَةَ، فَمَاتَ مَاتَ مِيتَةَ جَاهِلِيَّةٍ، وَمَنْ خَرَجَ عَلَى أُمَّتِي بِسَيْفِهِ يَضْرِبُ بَرَّهَا وَفَاجِرَهَا لَا يَتَحَاشَى مُؤْمِنًا لِإِيمَانِهِ وَلَا يَفِي لِذِي عَهْدٍ

بِعَهْدِهِ فَلَيْسَ مِنْ أُمَّتِي، وَمَنْ قُتِلَ تَحْتَ رَايَةٍ عِمِّيَّةٍ يَغْضَبُ لِلْعَصَبِيَّةِ وَيُقَاتِلُ
لِلْعَصَبِيَّةِ وَيَدْعُو لِلْعَصَبِيَّةِ فَمَاتَ مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً» مسند اسحاق بن
راهویه

چنانچه مشاهده می‌کنید تمامی این روایات بر چند مطلب مشترك تأکید دارند: عدم خروج از جماعت و اطاعت امیر، هر کی در حالتی بمیرد که نه عضو جماعت باشد و نه با امیری بیعت دارد؛ مرگش مرگ جاهلیت است، هر کی راه بغاوت در پیش گیرد؛ علیه مؤمنان شمشیر بکشد، نه پروای مؤمنش را داشته باشد و نه التزامی به هیچ عهد و پیمانی؛ از زمره امت پیامبر نیست؛ کسی که زیر بیرق عصبيت‌های قومی بجنگد، انگیزه غضبش عصبيت باشد، جنگش برای عصبيت، دعوتش به سوی عصبيت و مرگش در حالت عصبيت؛ مرگ او مرگ جاهلیت است.

از رهنمودهای این روایات؛ به خوبی درك می‌کنیم که قومگرایی و عصبيت‌های نژادی؛ مغایرت و منافات جدی با اسلام دارد؛ ممکن نیست کسی مؤمن و متعهد به اسلام باشد و همزمان يك متعصب قومگرا و جنگجوی نژاد پرست؛ باید حزبگرایی را جانشین قومگرایی کرد؛ حزب از اقوام متفرق ملت متحد می‌سازد و از ملت‌های متفرق؛ امت واحد.

آیا هر مذهب و پیروانش يك حزب نیست؟

ما امروز کسانی را در جامعه خود داریم که جز هوس و مذهب خود؛ و گروه و دسته ای که به آن تعلق دارد؛ نه مذهب دیگر را می‌پذیرد و نه حزبی دیگر را؛ مذهبش در واقع مذهب نه بلکه سلیقه و هوس خودش و حزبش در اصل یا قبیله اش است که با آن پیوند خونی دارد و یا گروهی که در آغوشش تغذیه می‌شود و روزی اش به آن بسته است!! نه حزب را به حکم ایمان انتخاب کرده و نه مذهبش را در روشنای رهنمودهای قرآن و ارشادات پیامبر علیه السلام؛ کسی که معنی

حزب و مذهب را می‌شناسد؛ به خوبی می‌داند که هر دو یکسان و دارای مفهوم و معنی واحد اند؛ کسی که علاوه بر مذهب خودش؛ به حقانیت مذاهب دیگر اسلامی نیز باور دارد و یا تظاهر به باورمندی می‌کند؛ چگونه جسارت می‌کند که با موجودیت احزاب اسلامی دیگر به مخالفت بپردازد؟!!

عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: " ثَلَاثَةٌ لَا يُكَلِّمُهُمُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، وَلَا يَنْظُرُ إِلَيْهِمْ، وَلَا يُزَكِّيهِمْ، وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ: رَجُلٌ مَنَعَ ابْنَ السَّبِيلِ فَضْلَ مَاءٍ عِنْدَهُ، وَرَجُلٌ حَلَفَ عَلَى سِلْعَةٍ بَعْدَ الْعَصْرِ - يَعْنِي كَاذِبًا -، وَرَجُلٌ بَايَعَ إِمَامًا، فَإِنْ أَعْطَاهُ وَفَى لَهُ، وَإِنْ لَمْ يُعْطِهِ لَمْ يَفِ لَهُ "

" مسند احمد و سنن ابی داؤد

از ابو هریره روایت است که رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود: سه تن چنان اند که الله متعال در روز قیامت نه با آنان تکلم می‌کند، نه به آنان می‌نگرد و نه آنان را از گناه تزکیه می‌کند و برای شان عذاب دردناک است: کسی که مسافری را از نوشیدن آب اضافی اش منع کرد، کسی که بر مال و متاع (تجاری) اش؛ در عصر (پایان روز)؛ (به دروغ) سوگند یاد کرد (که به فلان قیمت خریده؛ در حالی که به کمتر از آن خریده)؛ و کسی که با امامی بیعت کند؛ اگر چیزی به او داد؛ به عهدش با او وفا می‌کند و اگر برایش نداد؛ با او وفا نمی‌کند.

یعنی که عضویت در حزب الله و بیعت با امیر؛ يك وجیبه دینی و وظیفه مؤمن است؛ که جز اطاعت از رهنمودهای الهی؛ هیچ انگیزه ای دیگر در آن دخیل نباشد؛ هر کی آن را مشروط به خواسته‌های شخصی و اغراض مادی و تعلقات و انگیزه‌های قومی و نژادی اش کرد؛ در روز قیامت؛ از رحمت الهی و عفو و بخشش خدای غفور محروم خواهد بود.

اسلام و آزادی بیان

در اسلام نه تنها آزادی بیان تضمین شده؛ بلکه دعوت الی الخیر، امر بالمعروف و نهی عن المنکر؛ وجبیه و فریضه الهی هر مؤمن خوانده شده. این از يك سو فریضه و وجبیه فردی است و از سوی دیگر وجبیه اجتماعی؛ و در سطح امت وجبیه مشترك تمامی مسلمانان و مسئولیت نظام و حکومت اسلامی؛ اگر حکومت مسئولیت‌هایش را به گونه درست اداء کند؛ ذمه همه اداء شده؛ و اگر اداء نکرد؛ و خود به منکر و فساد آغشته شد؛ در آن صورت وجبیه فرد فرد امت است تا جلو آن را سد کند. ملتی که در اداء این وجبیه کوتاهی کند؛ به عذاب شدید الهی مواخذه می‌شود. قرآن می‌فرماید:

وَلَتَكُنَّ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ ﴿۱۳۴﴾ آل عمران

و از شما باید امتی ساخته شود که به سوی خیر دعوت می‌کنند، به معروف می‌گمارند و از منکر مانع می‌شوند، همین‌ها رستگار اند.

در قوانین اساسی کشورها؛ در رابطه به آزادی بیان، فقط يك ماده جامع را می‌یابیم؛ اکثراً به این صیغه: آزادی بیان حق هر انسان است، قانون اساسی این حق را تضمین و تبیین می‌کند؛ دولت آزادی عقیده و مذهب، آزادی بیان، آزادی انتخاب شغل، کسب، کار و محل سکونت و اقامت را تأمین می‌کند. این آزادی فقط زمانی محدود می‌شود که با حقوق دیگران و مصالح عامه تصادم کند و از حدود قانونی تجاوز نماید؛ این حدود از سوی قانون تبیین می‌شوند؛ دولت مکلف است که تمامی این حقوق مسلم مردم را از هر نوع تعدی و تجاوز حفظ کند. در قوانین

اساسی اکثریت کشورهای دنیا؛ منهای چند کشور دارای رژیمهای کمونستی، سلطنتی و کودتایی؛ حق تشکیل احزاب و تکتلات سیاسی، اجتماعی و صنفی نیز تضمین گردیده.

اما قوانین اسلام در تمامی این موارد؛ خیلی خیلی جلو تر و مترقی تر از این قوانین اند؛ به گونه ای که عضویت در حزب، دعوت به سوی خیر و نیکویی، گماردن به معروف و ممانعت از منکر را در زمره وجائب و فرائض هر مسلمان قرار داده؛ نه فقط يك حق؛ که استفاده از آن به میل و طیب خاطر هر فرد محول شده باشد. دعوت به سوی نیکویی؛ کاری پیشرفته تر از نقد و اعتراض است؛ و امر به معروف و نهی از منکر خیلی جلو تر و با ارزش تر از دعوت و نقد؛ یکی کار عملی را ایجاب می کند و دیگری در تبلیغ خلاصه می شود؛ یکی کار انفرادی است و دیگری کار اجتماعی که انجام آن؛ اعمال قوه را ایجاب می کند؛ که تنها جماعت و حزب شامل افراد صالح و هدفمند می تواند آن را انجام دهد. چنانچه در این آیه مشاهده می کنید که انجام فریضه امر به معروف و ممانعت از منکر را به عهده امت (يك جماعت و حزب) گذاشته و می فرماید: **وَلْتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ...** و باید از شما امتی ساخته شود که به سوی خیر دعوت می کنند، به معروف می گمارند و از منکر مانع می شوند... یعنی که مبارزه در راستای امر به معروف و نهی از منکر؛ کار يك حزب و جماعت است و افراد قادر به انجام آن نیستند.

در قانون اساسی نظام اسلامی؛ در رابطه به آزادی فکر، بیان، تشکیل احزاب و اتحادیه ها؛ باید موادی به این صیغه درج باشند:

- دعوت الی الخیر، امر بالمعروف و نهی عن المنکر بر تمامی اتباع جامعه فرض است؛ شرائط، حدود و کیفیت آن از سوی قانون تعیین می گردد.
- هر فرد جامعه حق دارد؛ در مطابقت به احکام مندرج قانون

اساسی کشور؛ افکار و نظریاتش را از طریق خطابت، نوشتار، تصویر و تمثیل بیان کند؛ قبل از بیان و نشر آن؛ مکلف به ارائه آن به هیچ اداره و مقام رسمی نبوده و ملزم به کسب موافقه آن نمی‌باشد.

تشکیل احزاب و اجتماعات و اتحادیه‌های صنفی

اتباع کشور حق دارند برای دفاع از حقوق و رسیدن به مقاصد و خواسته‌های مشروع شان؛ به گونه فردی و اجتماعی اقدام نمایند و به تأسیس احزاب و تکتلات اجتماعی و سیاسی مبادرت ورزند؛ با مراعات این شرائط:

الف: اهداف، خط مشی و اسلوب کار شان؛ در مغایرت با رهنمودهای اسلامی و احکام قانون اساسی نباشد.

ب: تشکیلات و منابع مالی آنها نمایان و مجاز باشد.

ج- به فعالیت‌های نظامی متوسل نشوند.

د- وابسته به شبکه‌ها و آدرس‌های مشبوه خارجی نباشند.

ه- به تعصبات قومی، نژادی، لسانی، سمتی و مذهبی دامن نزنند و به تحرکات و تبلیغات علیه وحدت ملی مبادرت نورزند.

و- احدی حق ندارد؛ تحت پوشش استفاده از این حق؛ در جهت تضعیف وحدت ملی، تهدید استقلال، آزادی و حاکمیت ملی و صدمه به هویت اسلامی جامعه عمل کند.

ز- اسلام حق انتخاب امامت مذهبی و زعامت اجتماعی و سیاسی را به مسلمانان داده، اعمال قوه و تلاش غیر مجاز برای رسیدن به اقتدار را تحریم نموده، تمکین به رأی مردم و بیعت معطن و غیر اجباری مردم را شرط اساسی مشروعیت نظام و حکمروایی قرار داده؛ و صحابه رضی الله عنهم؛ پس از رحلت رسول الله صلی الله علیه و سلم؛ طبق همین رهنمودهای روشن؛ چهار خلیفه را یکی پی دیگری؛ در مسجد و از طریق

بیعت معن و آزاد؛ انتخاب کردند؛ و در رابطه به انتخاب عثمان رضی الله عنه از میان شش نامزد؛ رأی، رضایت و موافقت اکثریت مسلمانان را معیار گرفتند.

ح- با توجه به این اصول واضح و صریح اسلامی؛ تنها احزابی حق دارند در تعیین زعامت کشور نقشی ایفاء کنند و از نامزد خاص حمایت نمایند که متعهد به این اصول و عملاً دارای شوری و زعیم منتخب باشند؛ احزاب غیر اسلامی، قومگرا، تجزیه طلب، دارای زعامت موروثی و غیر متعهد به اصل شوری؛ مجوزی برای فعالیت‌های فکری و سیاسی و ایفاء نقش در تعیین زعامت کشور؛ دریافت نمی‌کند.

ط- اتباع کشور حق دارند غرض تأمین خواسته‌های مشروع شان؛ اجتماعات و تظاهرات مسالمت آمیز برپا کنند.

ی- دولت مکلف است در مطابقت به قوانین مربوطه؛ امنیت این نوع اجتماعات و تظاهرات اعتراضی را تأمین کند.

ک- هیچ اتحادیه، جمعیت و حزب رسمی؛ بدون موجبات قانونی و توافق و فیصله اکثریت مؤسسين آن منحل نمی‌شود.

ل- در رابطه به انحلال این واحدهای اجتماعی؛ تنها محکمه با صلاحیت و به رویت موجبات قانونی انحلال؛ می‌تواند تصمیم بگیرد.

قرآن عواقب بد سکوت و اهمال در برابر کجروی‌ها، انحرافات، ظلم و بی عدالتی و توقف مبارزه جدی در راستای دعوت به خیر و نیکویی، امر به معروف و ممانعت از منکر را وخیم گرفته و در مثال تاریخی از سوابق دوران انحطاط بنی اسرائیل چنین به نمایش می‌گذارد؛

فَلَمَّا نَسُوا مَا ذُكِّرُوا بِهِ أَتَيْنَا الَّذِينَ يَنْهَوْنَ عَنِ السُّوءِ وَأَخَذْنَا الَّذِينَ

ظَلَمُوا بِعَذَابٍ بَیْسٍ بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ ﴿١٦٥﴾ الأعراف

و اما هنگامی که پندهایی را به فراموشی سپردند که با آن اندرز شدند؛ کسانی را از عذاب رهانیدیم که از بدی‌ها باز می‌داشتند و کسانی را به

عذابی سخت گرفتار ساختیم که ستم کردند؛ برای آن که نافرمانی می‌ورزیدند.

آری؛ سنت الهی در رابطه به تعذیب و نجات از عذاب چنین است: کسی را نجات می‌دهد که مسئولیتش را در مبارزه علیه بدی‌ها اداء کند؛ و کسی را ظالم و فاسق می‌خواند و مستحق عذاب سخت که یا خود مرتکب ظلم و ستم شده، یا ستمگران را یاری نموده و یا در برابر ظلم و ستم خاموش مانده و مداخلت کرده است.

در حالی که قرآن دعوت به سوی نیکویی، دفاع از معروف و ممانعت از منکر را وجیبه فرد مؤمنان و مسئولیت جامعه در مجموع و چون فریضه دینی و الهی قرار داده و اهمال در آن را موجب عذاب شدید و سخت می‌داند؛ آیا عجیب نیست که عده‌ای در پوشش دین و به عنوان دلسوزی به اسلام و مسلمانان؛ حرف‌های صد در صد خلاف این رهنمودهای روشن، صریح و قاطع قرآن را می‌گویند و ادعاء می‌کنند که سانسور، بستن ذهن مردم، ممانعت از نقد و اعتراض بر تصرفات حکام، محدودیت آزادی بیان و جلوگیری از تأسیس احزاب و اتحادیه‌ها؛ به سود جامعه و باعث جلوگیری از اختلافات و تفرقه بوده؛ وحدت و سلامت جامعه ایجاب می‌کند که زمام امور جامعه در اختیار يك شخص باصلاحیت عام و تام بوده؛ نه مکلف به مشوره با مردم و نه پاسخگوی تصامیم، تصرفات و اجراءاتش باشد؛ مخالفت با رأی او و اعتراض بر تصرفات او را؛ هر چند درست باشد و در مطابقت با رهنمودهای قرآن و سنت؛ آن را بغاوت می‌خوانند و عاملینش را باغی و مستحق مجازات و حتی مباح الدم!! از چنین کج اندیشی‌ها به خدا پناه می‌بریم!!

قرآن این را نیز بیان نموده که الله متعال تا زمانی فرمان عذاب عام يك قوم را صادر نمی‌کند که در میان شان پیامبر است و دعوتگران به سوی حق و عدالت؛ و تا زمانی که از مردم طمع اصلاح و توبه می‌رود و پیامبران و دعوتگران از اصلاح آنان مأیوس نشده اند. چنانچه

می‌فرماید:

وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَأَنْتَ فِيهِمْ وَمَا كَانَ اللَّهُ مُعَذِّبَهُمْ وَهُمْ يَسْتَغْفِرُونَ

﴿۳۳﴾ الأنفال

و خداوند چنان نیست که آنان را در حالتی تعذیب کند که تو (ای پیامبر) در میان شان هستی؛ و خداوند در حالتی تعذیب کننده آنان نیست که ایشان طلب مغفرت می‌کنند.

بنی اسرائیل در يك مقطع زمانی به چند دسته تقسیم شدند: برخی به دیگران نصیحت می‌کردند و به سوی خیر و نیکی دعوت می‌نمودند و وجیبه امر بالمعروف و نهی عن المنکر را انجام می‌دادند، عده ای دیگر؛ نه خود این وجیبه را انجام می‌دادند و نه دیگران را در این کار یاری می‌کردند؛ بلکه مانع می‌شدند و به آنان می‌گفتند: چرا وقت تان را بی جهت ضائع نموده و برای خود درد سر ایجاد می‌کنید؟ اینها را به حال خود بگذارید تا خدا خود به حساب شان برسد. در نتیجه کار شان به آن جا کشید که اکثریت جامعه از دین منحرف شدند و در برابر منکرات خاموش و بی تفاوت ماندند. خداوند کسانی را نجات داد که مسئولیت شان را در رابطه به امر بالمعروف و نهی عن المنکر انجام می‌دادند؛ منهای اینها دیگران همه به عذاب الهی مبتلا شدند.

بیاید در برابر این روایت نیز درنگی داشته باشیم که بدون شك منشأ آن همین آیات قرآن است:

وَعَنْ حُذَيْفَةَ بْنِ الْيَمَانِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: "وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ، لَتَأْمُرَنَّ بِالْمَعْرُوفِ، وَلَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ، أَوْ لَيُوشِكَنَّ اللَّهُ أَنْ يَبْعَثَ عَلَيْكُمْ عِقَابًا مِنْهُ، ثُمَّ تَدْعُونَهُ فَلَا يَسْتَجِيبُ لَكُمْ." رواه الترمذی وابن ماجه

از حذیفه بن الیمان رضی الله عنه روایت است که رسول الله صلی الله

علیه وسلم فرمودند: قسم به ذاتی که جانم در دست وی است؛ یا حتماً به معروف آمر می‌کنید و از منکر بازمی‌دارید؛ یا بیم آن می‌رود که الله متعال عذابی از سوی خود و به زودی بر شما فرود آورد که (برای نجات از آن) به بارگاهش دعاء می‌کنید ولی دعاء تان پذیرفته نمی‌شود. یعنی اختیار انتخاب یکی از دو بدیل را دارید: ۱- آمر به معروف و نهی از منکر، ۲- اهمال در انجام این وجیبه و سکوت در برابر ظلم، فساد، بی‌عدالتی و منکرات؛ که در نتیجه اش عذاب الهی شما را فرا می‌گیرد و در آن صورت نه خداوند متعال به فریاد تان می‌رسد و نه دعاء تان را می‌پذیرد.

یعنی که در اسلام آمر بالمعروف يك وجیبه و فریضه الهی است؛ مثل نماز، روزه، زکاة و حج، ... آیا کسی حق دارد فتوی و فرمانی صادر کند که با آن حلالی را تحریم کند، فریضه ای را لغو، واجبی را نفی، سنتی را منسوخ و آیه قرآن و حدیث صحیح پیامبر را انکار و تکذیب کند؟! اگر چنین کاری از نظر اسلام حرام قطعی است و به خروج از دایره ایمان و اسلام منتج می‌شود؛ زمامدار و زعیمی که وجیبه دعوت الی الخیر، امر بالمعروف و نهی عن المنکر را تعطیل می‌کند، راه استبداد و اختناق را در پیش می‌گیرد، منبر را در انحصار خود و مبلغین و مداحانش می‌گیرد؛ حکمش چه خواهد بود؟!

این فریضه مهم که صلاح فرد و جامعه به آن مربوط و مشروط است و إهمال در أداء آن به عذاب شدید الهی منتج می‌شود؛ به مجموعه توانمند و مقتدری ضرورت دارد که هم بتواند متخلفین را از منکرات باز دارد و هم مجال و شرائط لازم را برای عمل به معروف فراهم کند؛ ضرورت ساختن جماعت و حزب برای أداء همین وجیبه الهی است؛ همانگونه که آیه مربوطه اش به آن پرداخته و می‌فرماید: **وَلْتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ... و باید از شما امتی ساخته شود که به سوی خیر دعوت می‌کنند، به**

معروف می‌گمارند و از منکر مانع می‌شوند....

اصولاً هر چه واجب باشد؛ لوازم آن و هر چه بدون آن عمل به این واجب و اداء آن ممکن نباشد؛ نیز واجب است؛ ما لا یتم الواجب الا به فهو واجب؛ امر به معروف و نهی از منکر؛ به جماعت و گروهی ضرورت دارد که توانمندی تعمیم این وجیبه را هم در رابطه به افراد عادی جامعه داشته باشد و هم در رابطه به حکام و زورمندان؛ بناءً ساختن حزب و عضویت در آن وجیبه فرد فرد جامعه اسلامی است.

همانگونه که رسول الله صلی الله علیه و سلم ما را نخست به ساختن جماعت و حزب گمارده است و در پایان به هجرت و جهاد؛ در عرصه اداء وجیبه امر بالمعروف و نهی عن المنکر نیز نخست باید حزب درست کرد؛ بعد راه این جهاد را در پیش گرفت؛ بدون داشتن جماعت و حزب نمی‌توان جلو منکرات و فساد مفسدین را گرفت.

آنان که آگاهانه و بنابر مأموریتی که به عهده دارند و یا ناآگاهانه ادعاء می‌کنند؛ در اسلام مجوزی برای احزاب وجود ندارد؛ بدون شك یا مغرض اند یا چنان جاهل که نه از قرآن آگاه اند، نه از حدیث و نه از منہج صحابه و رأی ائمه و فقهاء؛ حتی معنی حزب را نیز نمی‌فهمند؛ در حالیکه مسلمانان خود يك حزب اند و خداوند نام حزب الله را برای شان انتخاب کرده؛ هر مذهب حقه امت هم در ذات خود يك حزب است، کسانیکه تعدد مذاهب را می‌پذیرند؛ عجیب است که با تعدد احزاب مخالفت کنند!! هر مذهب در واقع يك حزب فکری، اعتقادی و سیاسی است که إمامش رهبر و زعیم آن است؛ ائمه مذاهب به همه مسائل زندگی در تمامی عرصه‌ها پرداخته اند، موضع روشن و واضح در رابطه به حلال و حرام، وجیبه و مسئولیت و فریضه و مستحب دارند، هر إمام در برابر نظام جاهلی و استبدادی زمان خود ایستاده و برای تغییر آن مبارزه نموده؛ ائمه مذاهب نیز به پیروی از رسول الله صلی الله علیه و سلم علیه حکومت‌های ظالم و مستبد زمان خود مبارزه فکری و

عملی داشته؛ حکام مستبد زمان شان نیز آن‌ها را حریف و رقیب خود گرفته اند، به زندان کشانده اند، تعذیب و شکنجه کرده اند، تلاش ورزیده اند که میان امت و ملت محبوبیت کسب نکنند، امام ابو حنیفه رحمه الله در زندان وفات کرد، در برابر حاکم وقت از کسانی حمایت نمود که قیام کردند، از ناحیه مالی آنان را کمک کرد، مردم را تشویق نمود که در کنار شان بایستند.

کسی که با تعدد مذاهب موافق است؛ برای مخالفت با وجود احزاب فکری و سیاسی هیچ دلیل و منطق موجه ندارد، چون هر مذهب در واقع يك حزب است که دارای مواضع خاص خود در رابطه به همه قضایای زندگی و در همه عرصه‌های سیاست، اقتصاد، اجتماع، نظام، حلال و حرام است؛ برخی به دلیل بدفهمی یا بنا بر غرض و مرض؛ کار جائز را ناجائز می‌خوانند و ناجائز را جائز؛ و عده ای مصداق این آیه قرآن اند که می‌فرماید: (... يُجِلُّونَهُ عَامًا وَيَحَرِّمُونَهُ عَامًا ...) التوبة ۳۷؛ یعنی يك سال آن را حلال می‌شمارند و سالی دیگر تحریم می‌کنند؛ دیروز عضویت در يك و یا چندین حزب از نظر شان جائز بود؛ اما امروز همه گذشته‌ها را پشت پا می‌زنند، فتوی تکفیر حزب سازی و عضویت در آن را صادر می‌کنند!! تا دیروز با احزاب گوناگون تعهد داشتند و با أمراء متعدد بیعت کرده بودند، عضویت در حزب را به چهار مذهب جائز می‌شمردند؛ ولی امروز کار دیروزی شان را تحریم می‌کنند، به احزابیکه دیروز خودش، پدرش و برادرش عضو آنها بودند؛ دشنام می‌گویند!!

تعیین ۶ نامزد امارت

از سوی عمر رضی الله عنه!

تبعیت از منهج صحابه و استناد بر رأی و عملکرد آنان؛ ارزش و اهمیت خاص خود را دارد؛ مخصوصاً اگر این رأی و منهج نتیجه اجماع

و توافق اکثریت باشد. پس از رحلت رسول الله صلی الله علیه و سلم؛ صحابه توانستند قضیه مهم تعیین امیر و خلیفه را به زودی و آسانی و بدون هیچ نزاع و اختلاف حل کنند و شخصیت افضل و اعلم و شایسته زعامت را که مورد تأیید همه بود به اتفاق آراء، در جلسه مععلن و در نتیجه بیعت انتخاب کنند. این تجربه چهار بار و در انتخاب چهار خلیفه تکرار شد؛ همه در مسجد و در نتیجه بیعت مععلن و بلا اکره انتخاب شدند. پس از زخمی شدن عمر رضی الله عنه؛ برخی از صحابه از وی خواستند که مشکل خلأ زعامت بعد از خود را حل و کسی را نامزد کند؛ پاسخی خیلی حکیمانه و آموزنده ای داشت و گفت: اگر بدون معرفی نامزد زعامت از دنیا بروم به سنت کسی عمل کرده ام که بهتر از من بود؛ منظورش رسول الله صلی الله علیه و سلم بود؛ و اگر نامزدی معرفی کنم؛ به سنت کسی عمل کرده ام که بهتر از من بود؛ اشاره اش به ابو بکر رضی الله عنه بود؛ بنابر اصرار زیاد صحابه شش تن از شخصیت‌های تأثیر گذار را به عنوان نامزد معرفی کرد که هر یکی زعیم یک مجموعه بود، حامیانی زیاد میان صحابه داشت و همه از زمره عشره مبشره بودند؛ سه تن از نامزدی شان به نفع عثمان بن عفان، علی بن ابی طالب و عبد الرحمن بن عوف رضی الله عنهم منصرف شدند، در پایان عبد الرحمن بن عوف نیز کنار رفت و قرار بر آن شد تا مسئولیت استفتاء (رأی پرسی) از اهالی مدینه در رابطه به دو نامزد باقی مانده (عثمان و علی رضی الله عنهما) به وی سپرده شود و او پس از سه شبانه روز رأی پرسی از مسافر و مقیم و مرد و زن؛ مردم را در مسجد جمع کرد، جریان را با آنان در میان گذاشت و گفت: اکثریت اهل مدینه را چنان یافتم که به امارت عثمان رضی الله عنه راضی اند؛ همه به شمول علی رضی الله عنه و طرفدارانش موافقت شان را اعلان و به دست عثمان رضی الله عنه بیعت کردند.

این جریان تاریخی چند حقیقت انکار ناپذیر را در برابر ما

می‌گذارد:

• می‌توان این را نخستین انتخابات تاریخ بشریت گرفت؛ نه در سطح يك کشور کوچک بلکه در کشوری بزرگ که سرحداتش در شرق تا هند و در غرب تا مراکش رسیده بود. ممکن است کسی اعتراض کند که انتخابات فقط در مرکز این امپراطوری عظیم (مدینه منوره) صورت گرفته؛ نه در تمامی قلمرو آن؛ در این رابطه دو مطلب اساسی را باید در نظر داشت:

۱- این انتخابات در شرایطی برگزار شده که تنها در مدینه سه روز را احتواء کرده؛ رسیدگی به رأی تمامی اتباع در تمامی قلمرو این کشور بزرگ در يك سال نیز ممکن نبود؛ حتی با هیئت‌های صدها نفری؛ در حالی که انتخاب امیر این کشور عظیم را نیز نمی‌توانستند و نباید برای چند روزی به تأخیر می‌انداختند.

۲- این انتخابات ثابت کرد که اسلام انتخاب رهبر و زعیم را حق مردم و وجیبه شان می‌داند؛ در اسلام نه جواز قیادت موروثی را سراغ داریم، نه مجوز قیادت منصوصی و سفارشی را و نه مشروعیت قیادت تحمیلی را، تنها يك امارت مشروع و قانونمند را داریم؛ قیادتی که بیعت مععلن و مشروط مسلمانان به آن مشروعیت بخشیده و متعهد به التزام و تمکین به ما انزل الله است؛ فقط همین بیعت است که به امارت مشروعیت می‌بخشد، از نظر اسلام بیعت مععلن، بدون اکراه و اجبار و فقط به موافقه و رضایت مردم؛ به امارت مشروعیت می‌بخشد و التزام کامل به رهنمودها و احکام دین؛ مشروعیت نظام را تأمین می‌کند؛ نه چیزی دیگر؛ حاکمی که چنین نباشد حکومتش نامشروع است و نظامی که استوار بر این بنیاد نباشد؛ نظام اسلامی نیست؛ مردم در اثناء بیعت این شرط را می‌گذارند: در صورتی از تو اطاعت می‌کنیم که از خدا و پیامبرش اطاعت کنی!!

• معرفی شش تن از سوی عمر رضی الله عنه؛ برای احراز مقام امارت

نشان می‌دهد که این‌ها جانشین نه بلکه نامزد بودند؛ عده ای بنا بر عدم معلومات شان گمان و فکر می‌کنند که تعیین جانشین در اسلام جائز است؛ در حالی که این پندار واهی هیچ منشأی در اسلام ندارد؛ نه در قرآن شاهی برای آن داریم و نه در سنت رسول الله صلی الله علیه و سلم؛ که بدون تعیین جانشین و سفارشی در باره احدی رحلت کرد.

• عده ای می‌پندارند که عمر رضی الله عنه هفت شخص را فقط با توجه به اهلیت و شایستگی‌های ذاتی و شخصی شان چون نامزد امارت معرفی نموده؛ بدون اعتناء به ملحوظات دیگر؛ در حالی که واقعیت چنین است که این هفت تن در اصل از هفت مجموعه نیرومند و بزرگ امت در آن زمان نمایندگی می‌کردند؛ هر یکی در رأس یکی از این مجموعه‌ها قرار داشت و بر هر یکی از این مجموعه‌ها اطلاق حزب مناسب تر و سزاوار تر است تا نامی دیگر؛ این درست است که هر یکی از این شخصیت‌های جلیل القدر شایستگی و اهلیت امارت را داشت، در زمره عشره مبشره بودند، از سوی پیامبر علیه السلام بشارت بهشت به آنها داده شده بود؛ اما توأم با این؛ هر یکی طرفداران و حامیان زیاد در امت داشتند که آنها را اهل امارت می‌شمردند و نسبت به دیگران ترجیح می‌دادند؛ توافق این هفت شخصیت محترم در واقع به معنی اجماع و توافق همه امت و تمامی مسلمانها بود، هیچ کسی با آن مخالفت نمی‌کرد؛ به الفاظی دیگر؛ آنها در واقع رهبران هفت حزب ممثل تمامی امت بودند؛ رأی اتفاقی شان رأی همه را تمثیل می‌کرد.

• شاید برای افراد بی خبر از آموزه‌های اسلام و قاموس مصطلحاتش؛ عجیب و نادر جلوه کند که این مجموعه‌ها را احزاب نامید؛ چون معنی حزب را نمی‌دانند!! حزب یعنی مجموعه ای شامل چند فرد؛ چه شمار شان زیاد باشد یا کم؛ در بخاری روایتی داریم که در آن گفته شده: أمهات المؤمنین (همسران پیامبر علیه السلام) دو حزب بودند؛ در رأس يك حزب عائشه رضی الله عنها و در رأس حزب دیگر أم سلمه رضی

الله عنها قرار داشت:

عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا: أَنَّ نِسَاءَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ كُنَّ حَزْبِيْنَ، (البخاری: ۲۵۸۱)

• قرآن جنگ مشترک همه قبائل عرب خلاف پیامبر علیه السلام و مسلمانان مدینه را به نام جنگ احزاب و سوره ای را که به این جنگ پرداخته به نام الاحزاب نامید، جنگی که همه قبائل و گروه‌های قومی و مذهبی عرب در آن شرکت کردند و بر مدینه هجوم آوردند؛ حتی نیمه هر جزء قرآن به نام حزب یاد شده؛ یعنی که قرآن هم شصت حزب (شصت بخش) است؛ کسانی که از این نامگذاری‌ها و کاربرد نام حزب؛ اطلاعی ندارند و از سوی شبکه‌ها و مراجع مرموز و مشبوه؛ حساسیت علیه احزاب اسلامی به آنان تلقین شده؛ با این مراجع مرموز همصدا می‌شوند و فتوی‌های ضد احزاب اسلامی صادر می‌کنند!!

• این موضوع نیز قابل ذکر است که عمر رضی الله عنه چرا پسرش عبدالله بن عمر را نیز شامل این مجموعه شش نفری نامزدها کرد؛ اما با این استثناء که او فقط عضو مشوره مجموعه خواهد بود؛ نه نامزد امارت؟ چرا این شرط را گذاشت که او نمی‌تواند امیر شود؟ یقیناً که تصمیم عمر رضی الله عنه خیلی مدبرانه و حکیمانه بود؛ با این تصمیم خردمندانه اش؛ احتمال و مجال مخالفت خانواده، قبیله و حامیان اش را از میان برداشت؛ حضور پسرش در هیئت باعث قناعت آنها می‌شد.

• باورم این است که اگر ابو عبیده بن جراح رضی الله عنه وفات نکرده بود؛ عمر رضی الله عنه حتماً او را نیز شامل فهرست نامزدها می‌گرفت؛ او در زمان خلافت عمر رضی الله عنه؛ يك جا با لشکر جرارش در اردن بود، در اردن مرض ساری طاعون شائع شد؛ عمر رضی الله عنه نامه ای به او فرستاد که در آن نوشته بود: به مجردی که این نامه را می‌خوانی؛ برخاسته و بدون درنگ به سوی ما حرکت می‌کنی؛ هدفش

بیرون کردن او از منطقه بود؛ اما ابو عبیده بن جراح قصدش را فهمید و در جوابش نوشت: بگذار در کنار مجاهدین خود باشم؛ منطقه را ترک نه کرد، در همانجا ماند و به سبب ابتلاء به مرض ساری وفات کرد؛ با توجه به منهج حکیمانه عمر رضی الله عنه متیقنم اگر او زنده می‌بود حتماً نامش را در فهرست نامزدها درج می‌کرد؛ چون او هم شخصیت اهل، مطرح و دارای نفوذ کافی و حامیان زیاد بود.

• باید متوجه باشیم که توافق شش نامزد کافی نبود؛ حتی اگر همه به این توافق می‌کردند که یکی را بدون طی این سلسله طولانی به عنوان امیر انتخاب کنند؛ باز هم فقط در صورتی امارتش مسلم می‌شد که مردم او را با بیعت معین و آزاد انتخاب کنند؛ و یقیناً که در این نیز مصلحت عظیم مضمّر و در مطابقت کامل با رهنمودهای دین است که از يك سو از نفی مراجعه به آراء مردم مانع می‌شود و از سوی دیگر جلو سازش‌ها و تقسیم قدرت میان نخبه‌ها و نامزدها را می‌گیرد؛ به همه تفهیم می‌کند که مرجع نهائی و یگانه انتخاب زعیم؛ بیعت معین مردم و رضایت و موافقه آنان است. چنانچه دیدیم این چهار امیر یکی پی دیگری؛ به يك شیوه و نه به شیوه‌های متعدد؛ و در مسجد نه در پشت درهای بسته؛ نه از سوی نخبه‌ها؛ بلکه پس از بیعت معین و به رضایت اکثریت قاطع انتخاب شده اند.

پس از دوران مثالی خلافت راشد؛ این طریقه تغییر کرد، امارت به سلطنت تبدیل و موروثی شد؛ سلسله انتقال اقتدار از پدر به فرزند آغاز گردید؛ شروع فتنه درگیری‌ها میان امت؛ از همین جا بود؛ تا زمانیکه امیر در مسجد انتخاب می‌شد؛ در امت اختلافی بر سر تعیین امیر بروز نکرده، وحدتش تأمین بود و به آسانی و بدون نزاع و درگیری؛ قضیه انتخاب امیر را حل می‌کردند؛ اما زمانیکه انتخاب امیر و زعیم از مسجد به قصر انتقال یافت، در عقب دروازه‌های بسته و توسط نخبه‌ها انتصاب می‌شد و از پدر به فرزند انتقال می‌گردید؛ درگیری‌های خونین را در پی داشت.

آیا عجیب نیست که با این همه رهنمودهای صریح و قاطع در قرآن و حدیث و الگوها و نمونه‌های عملی؛ و تجارب مثبت و منفی از دوران خلفاء راشدین و حکومت‌های خاندانی اموی و عباسی؛ کسی با انتخابات، تشکیل احزاب، آزادی فکر و بیان، محاسبه با حکام؛ به مخالفت می‌پردازد و از حکومت‌های استبدادی، مطلقه و موروثی حمایت می‌کند؛ آن هم در پوشش اسلام!!

- در رابطه به احزاب، انتخاب امیر از سوی مردم و منشأ مشروعیت نظام؛ رهنمودهای قرآن و حدیث و منهج صحابه همین است؛ هر کی حرفی خلاف این را داشته باشد و هر تأویل و تعبیری دیگر؛ رأی و ادعاه اش باطل، بی‌بنیاد و بی‌اساس است؛ نه با شریعت سازگاری دارد و نه با ایمان، عقل، دانش و تجارب تاریخی.

- امروز ترکیب ملت‌ها، ساختارهای اجتماعی، تعدد ملیت‌ها که در هر یکی اقوام و قبائل گوناگون جمع شده اند؛ چنان است که بدون قانون اساسی و بدون احزاب سیاسی؛ نه ساختن حکومت قانونمند ممکن است، نه توحید يك ملت مشتمل بر اقوام و قبائل، نه استحکام وحدت ملی و تنظیم اقوام و قبائل در آغوش يك ملت؛ و نه جلوگیری از فساد، دیکتاتوری و مطلق‌العنانی. یقیناً که بدون شوری مقتدر و ممثل اراده آزاد ملت؛ که اجماع ملی را تمثیل کند، آخرین مرجع تصمیم‌گیری بوده و فرد فرد به فیصله اش تمکین کند، به شمول امیر و زعیم و حکمرانان؛ نمی‌توان نظام موفق تأسیس کرد و از درگیری‌های بر سر قدرت مانع شد. ما برای اقامه نظام اسلامی به سه چیز ضرورت داریم: حزب، قانون اساسی و شوری ممثل ملت و اراده اش؛ چیزی که تمامی کشورهای جهان؛ قبل از رسیدن به ثبات نسبی کنونی شان؛ به آن ضرورت داشتند و ناامنی‌ها و بی‌ثباتی‌های قبلی شان را از این طریق به ثبات نسبی تبدیل کردند؛ همه مراحل دیکتاتوری‌ها جنگ‌های داخلی، خونریزی‌ها، جنگ‌ها میان اقوام و قبائل را سپری کرده اند و ناچار این شیوه را به

عنوان آخرین و بهترین راه حل انتخاب نموده اند؛ عملاً مشاهده می‌کنیم که همه کشورها قانون اساسی دارند؛ خوب یا بد، پارلمانها و شوری‌های مقتدر و نیرومند ممثل ملت دارند که مشتمل بر نماینده‌های منتخب ملت اند، دارای احزاب سیاسی نیرومند اند؛ انتخابات شان برای پارلمان و ریاست حکومت؛ انتخابات حزبی است نه انفرادی؛ این بدان معنی است که راه حل تمامی بحران‌های اجتماعی؛ چه در کشورهای اسلامی و چه غیر اسلامی؛ همین است؛ اگر کشورهای غیر اسلامی به حکم جبر تاریخ؛ برای حل مشکلات ناشی از حکومت‌های دیکتاتور و مستبد قومی و نژادی و جلوگیری از جنگ‌ها و خون‌ریزی‌ها؛ وادار به گزینش این راه حل شده اند؛ و به نتایج مطلوب و مثبت نائل شده اند و تا حدی زیادی از تکرار تجارب خونین گذشته شان مانع شده اند؛ مسلمانان که بانی و مبتکر این راه حل بوده اند؛ و دیگران از ما و دین ما کاپی کرده اند؛ باید بیش از دیگران و به حکم ایمان و عقیده مان به آن تمکین کنیم؛ عدم وجود احزاب و بالتبع تسلط حکومت‌های خاندانی و قبیلوی را نتیجه انحراف از مسیر دین و مترادف اِهمال و غفلت در وجیبه امر بالمعروف و نهی عن المنکر بگیریم؛ یقیناً که عدم حضور احزاب فکری و سیاسی در جامعه؛ هیچ تعبیری دیگر غیر از این ندارد که وجیبه و فریضه الهی یا کاملاً ترك شده و یا در اداء آن اِهمال و غفلت صورت گرفته.

در جامعه اسلامی؛ امیر المؤمنین باید با الفاظ صریح و در اولین روز امارت و در اولین خطبه اش به مردم بگوید: من بهتر از شما نیستم، این مقام هیچ فضیلت و امتیازی به من نه بخشیده، خادم شما هستم نه آقا و بادار؛ تا زمانی از من اطاعت کنید که از خدا و پیامبرش اطاعت می‌کنم؛ در غیر آن نه تنها اطاعت من بر شما لازم نیست بلکه بر شما واجب است که مرا به راه راست هدایت کنید. امام مسجد باید به مقتدی‌های خود بگوید: از حسن ظن تان ممنونم که مرا شایسته امامت

پنداشته اید، بر امامت خود هیچ پاداش و اجری از شما نمی‌خواهم و احساس فضیلت و امتیاز نمی‌کنم، یا حتماً به معروف امر می‌کنید و از منکر باز می‌دارید؛ یا بیم آن می‌رود که الله متعال عذابی از سوی خود و به زودی بر شما فرود آورد که (برای نجات از آن) به بارگاهش دعاء می‌کنید ولی دعاء تان پذیرفته نمی‌شود، همانگونه که شما برای اداء نماز تان باید به مسجد بروید و عقب امام اقتداء کنید؛ این مکلفیت دینی تان است که امام تان را خود و از زمره کسانی انتخاب کنید که اقرأ، اعلم، افضل و اتقی (پرهیزگار ترین) باشد؛ اگر در قرائت و حرکات نماز اشتباه کرد او را تصحیح می‌کنید و فتحه می‌دهید؛ در امور جامعه و تنظیم بهتر آن و برای عضویت در يك حزب متعهد به اسلام؛ که وجیبه تان است؛ نیز لازم است بهترین حزبی را بسازید و انتخاب کنید که هم از ناحیه اهداف، آرمان‌ها و سیاست‌هایش مطمئن اید و آن را در مطابقت با اسلام یافته اید و هم از ناحیه تقوی، امانت و اهلیت رهبرش اطمینان دارید و او را شایسته زعامت کشور می‌پندارید؛ در رابطه به زعامت کشور همین مسئولیت‌ها را دارید؛ در کار خیر یار و یاورش می‌باشید و از او اطاعت می‌کنید؛ و اگر به بیراهه رفت برای اصلاحش دست به کار می‌شوید و مانعش می‌گردید؛ و اگر واجب العزل بود؛ برای عزل و تعویضش اقدام می‌کنید. در خانواده که حیثیت سلول در بدن و خشت اول در تعمیر جامعه را دارد؛ پدر خانواده؛ قَیِّم، مدیر و نخستین معلم اعضاء خانواده بوده؛ به تربیه شان می‌پردازد و از انحرافات مانع می‌شود. از این طریق است که می‌توانیم جامعه مثالی بسازیم، فضاء امن ایجاد کنیم، از درگیری‌ها مانع شویم و از فساد، خود سری‌ها و انحرافات حکام و حکومت‌ها جلوگیری نماییم.

در نبود احزاب سیاسی از يك سو امکانات مهار کردن حکام خودکامه، مستبد و مطلق العنان و محاسبه شان از میان می‌رود و از سوی دیگر زمینه برای کودتاها، قیام‌های مسلحانه، خونریزی‌ها،

جنگ‌های طولانی و استمداد از اجنبی در جنگ میان رقبای داخلی باز می‌گردد. این حقیقتی است که تاریخ شاهد گویای اثبات آن است؛ مصداق آن را نه تنها در امارت‌های اموی و عباسی مشاهده می‌کنیم؛ که پس از اموی و عباسی شدن حکومت، انتقال عملیه انتخاب امیر از مسجد به قصرهای حکام، بیعت‌های اجباری و شکلی، تعطیل فریضه امر به معروف و نهی از منکر؛ سلسله خونریزی‌ها و جنگ‌های داخلی در امت آغاز شد؛ يك قبیله علیه قبیله دیگر دست به سلاح برد، پسر پدر را کشت و برادر برادر را.

در تاریخ نزدیک به يك قرن افغانستان نیز دیدیم که علیه ظاهر خان؛ پسر کاکا و صدر اعظمش سردار داؤد کودتاه کرد، ظاهر خان به اقامت در ایتالیا و زندگی در تبعید وادار شد، پس از سقوط حکومت طالبان از سوی نیروهای ناتو به رهبری امریکا و تشکیل حکومت موقت در بن؛ بریتانیا خواست او را پادشاه تشریفاتی؛ شبیه ملکه بریتانیا به افغانستان برگرداند؛ اما موفق نه شد و به اعطاء لقب «بابا» اکتفاء کرد؛ سردار داؤد که از طریق لویه جرگه جعلی لقب رئیس جمهور را کسب کرد؛ از سوی رفقاء کمونستش و طی کودتای خونین با تمامی اعضاء خانواده اش؛ در قصر ریاست جمهوری (همان ارگ سلطنتی ظاهر خان) کشته شد و نور محمد ترکی رهبر حزب خلق؛ بر کرسی ریاست جمهوری نصب گردید؛ ولی به زودی توسط شاگرد وفادارش حفیظ الله امین؛ در همان ارگ؛ خفه و کشته شد و شبانگاه در محل نامعلومی دفن گردید؛ امین توسط آشپز روسی اش مسموم و بدست يك واحد کوماندوی سپتزنز (Spetsnaz) اتحاد شوروی در قصر تاجبیک کشته شد؛ لشکر کشی به افغانستان، تعویض امین به کارمل و انتقالش از طریق اوزبکستان به کابل؛ از اهداف عمده این تجاوز بود؛ نخستین سخترانی کارمل از تاشکند برودکاست شد که محکوم کردن امین و ستایش‌های مبالغه آمیز از سربازان اتحاد شوروی (که او آن را کشور شوروی‌ها نامید) از مطالب

اساسی آن بود. سرنوشت این مهره سیاه و ننگین ترین چهره تاریخ افغانستان؛ شبیه سلفش بود؛ چند افسر روسی در موتری با شیشه‌های سیاه وارد ارگ شدند، کارمل را با خود بردند؛ تا مدتی نه کابینه اطلاع داشت که چه بر سرش آمده و نه هم کمیته مرکزی؛ تا آن که از سوی قومندانی قول اردوی نمبر ۴۰ نیروهای شوروی به ایشان ابلاغ شد که نگران سرنوشت کارمل مباشید و خلأ نبودش را با دکتور نجیب؛ (شاگرد کارمل و مسئول استخبارات وی و قاتل هزاران افغان) پر کنید. علیه نجیب دو کودتا صورت گرفت: یکی به موافقه وزیر دفاع نجیب (جنرال شهنواز تنی) و به رهبری جنرال آصف شور؛ که طی آن کودتاگران توانستند میدان هوایی بگرام را تصرف کنند و ارگ را زیر بمباری‌های مسلسل و منظم بگیرند؛ هر چند این کودتا بنابر دلائلی قادر به سرنوشتی اقتدار نجیب نشد و او از آن جان به سلامت برد؛ اما به یقین می‌توان گفت که سقوط حکومت نجیب از همین جا آغاز شد؛ دلیل شکست کودتا مرگ غیر مترقبه بانی و مهندس کودتا؛ جنرال آصف شور بود؛ کودتای دوم علیه نجیب را جنرال نبی عظیمی قومندان گارنیزیون کابل در زمان نجیب و ملیشه‌های بد نام دوستم به راه انداختند؛ استاد ربانی که ارگ نشین بود؛ در منزلش ترور شد اما به دست کسی که حلیفش بود؛ حلیفش علیه حزب اسلامی. در این مدت دیدیم که جنازه‌های زیاد از قصرها و ارگ بیرون شد، و قبل از این هم شاهد تکرار چنین صحنه‌ها بودیم، نادر خان کشته شد، با آنکه در تصفیه قومی و رقبای نیرومند خود مرتکب قتل، ظلم و ستم‌های زیادی شد، تعداد زیاد مخالفین خود را به سیاه‌چالها انداخت؛ بالاخره او هم کشته شد، شهزاده امان پدر خود را کشت، متأسفانه سیکولرها همواره شهزاده‌ها را به عنوان قهرمان قبول می‌کنند؛ در افغانستان هم می‌بینیم که يك شهزاده را که قاتل پدر خود است؛ به عنوان قهرمان جنگ آزادی نامیدند و ستودند؛ در حالیکه هیچ نقشی در جنگ آزادی نداشت و در پایان اقتدارش به همه

معلوم شد که او تا چه پیمانۀ ای متکئ و وابسته به بریتانیا بود، در میان پسران و نواسه‌های احمد شاه درانی (احمد شاه بابا) هم دیدیم که یکی دیگری را کشت؛ پدر پسر را و پسر برادر را، جنگ بر سر قدرت بود، یکی به کمک بریتانیا تلاش کرده به قدرت برسد و دیگری هم به کمک روسها. یکی از طریق پشاور آمد و دیگری از طریق بخارا، حامی یکی روسها و مسکو و حامی دیگری لندن و بریتانیا، این نتیجه محتوم و طبیعی مطلق العنانی، دیکتاتوری و رژیم‌های مستبد و دست‌نشانده اجنبی بود.

برای جلوگیری از این عواقب بد و خونین در تاریخ و مهار کردن حکام و قدرتمندان باید تدابیر لازم گرفت و از تاریخ آموخت. زعماء باید از سوی مردم، به انتخاب مردم و موافقه مردم بیایند و بروند، آمدن و رفتن شان مطابق به قانون باشد، صلاحیت‌ها و مسئولیت‌های شان را باید قانون تثبیت کند، در برابر ملت مسئول باشند، در برابر قانون تمکین داشته باشند، شورای ممثل مردم به عنوان مرجع آخری و معتبر تصمیمگیری پذیرفته شود، در تعویض یکی به دیگری نه کودتاها راه افتد، نه اسلحه به کار برود و نه هم از نیروهای اجنبی استمداد صورت گیرد.

ما نه تنها احزاب سیاسی را بلکه در کنار آن حضور اتحادیه‌های صنفی را هم ضروری می‌شماریم، اگر بخواهیم عدالت تأمین شود، مردم به حق خود برسند و بتوانند از حق خود دفاع کنند؛ موجودیت اتحادیه‌های صنفی يك ضرورت مبرم است. موجودیت اتحادیه‌های دهقانان، داکتران، معلمین، مأمورین و کسبه‌کاران نه تنها جائز و مشروع اند؛ بلکه به خاطر دفاع از حقوق شان ضروری و در مطابقت به سنت پیامبر علیه السلام است. شاید عده ای با شنیدن این مطلب نیز تعجب کنند؛ اما واقعیت امر این است: زمانی که تعداد مسلمانان زیاد شد، جمع کردن شان در مسجد و در يك محل دشوار گردید؛ پیامبر علیه

السلام به قبائل متعدد فرمود: نماینده‌ها و عرفاء تان را معرفی کنید (عرفاء جمع عریف است، کسی که در رابطه به قومش، مردمش و خواسته‌های شان معرفت لازم را دارد)؛ پیامبر علیه السلام همین عرفاء را در رابطه به همه قضایای متعلق به آنها و مجموع مسلمانان؛ فرا می‌خواند و با آنها مشوره می‌کرد؛ یعنی که این نیز يك ضرورت است؛ قبائل و عشائر مختلف باید نماینده‌های خود را داشته باشند و حکام مکلف اند در رابطه به قضایای ملی که مربوط به همه است؛ با آنان مشوره کنند؛ قضایای مهمی چون نظام و چگونگی ساختار آن، نحوه انتخاب امیر، صلاحیت‌ها و مسئولیت‌هایش، مدت کارش، وجائب اش در برابر ملت، بیت المال، بودجه، سرحدات، دوست و دشمن، سیاست‌های داخلی و خارجی حکومت و ... که به فرد فرد ملت مربوط اند؛ و احدی حق ندارد به تنهایی و بدون مشوره و موافقه مردم تصمیم بگیرد. در رابطه به تمامی قضایای مهم ملی و هر آنچه به ملت تعلق دارد؛ اسلام آن را امانت مردم می‌خواند؛ باید شورای مقتدر و ممثل ملت تصمیم نهائی بگیرد، هر تصمیم و تصرف خلاف رضایت و موافقه مردم در این امانت‌ها و أمور؛ خیانت در امانت‌ها تلقی می‌شود؛ در اسلام نه استبداد جائز است، نه کسی را از حق مسلم و خدادادش محروم کردن و نه اطاعت غیر مشروط در برابر کسی جز خدا و پیامبرش؛ تمکین به رأی ملت؛ در قضایای مربوط به ملت؛ هم تقاضی دین است و هم تقاضی عقل و عدل.

زمانی که کشور ما از سوی شوروی و بعد از سوی امریکا و پیمان ناتو مورد تهاجم قرار گرفت؛ این مردم بودند که در برابر متجاوزین محکم ایستادند، از وجب وجب کشور خود دفاع کردند، فرزندان شان را به سنگر فرستادند، دشواری‌های جانکاه و جانفرسای جنگ تحمیلی طولانی را تحمل کردند، برخی راه هجرت را در پیش گرفتند؛ اما نه برای فرار از جنگ؛ بلکه غرض انتقال خانواده به محل مصون و عودت به

سنگر؛ اکثریت مجاهدین خفته در سنگر همین‌ها بودند؛ همزمان و متناسب با افزایش شمار مهاجرین؛ شمار مجاهدین ما در سنگرها نیز افزوده می‌شد؛ آن که در داخل ماند و قادر به هجرت نبود؛ خانه اش سنگر و پناه گاه مجاهد شد.

حقیقت این است که مدافعین و فاتحین اصلی کشور مردم اند؛ آزادی را به بهای خون خویش و فرزندان مجاهد شان بدست آورده اند و اشغالگران را از کشور بیرون کردند؛ بدون شك که همه‌کاره میدان جنگ مردم بودند؛ مگر حیرت آور و سخت غیر عادلانه و نمك حرامی نیست که بعداً و پس از پیروزی؛ مردم فراموش شوند، در تصمیم‌گیری‌ها شریک نباشند، به تأدیه مالیات، کمیشن‌ها و تعرفه‌های گمرکی کمر شکن وادار شوند؛ زمامداران مغرور؛ آنان را عوام کالانعام خطاب کنند؛ گروهی در نتیجه سازش‌های ننگین و معامله‌گری‌های مرموز با دشمن؛ زمام امور را در دست گیرد، خود را فاتح، کشور را مفتوحه و مردم را اسیر خود تلقی کند؛ و حق هر معامله و برخورد خلاف مروت با مردم را به خود بدهد؛ این برخورد غیر انسانی و خلاف مروت؛ نه از لحاظ عقلی و انسانی قابل توجیه است و نه از لحاظ دینی جائز، هم با رهنمودهای اسلام مغایرت دارد و هم با منهج صحابه. قرآن می‌فرماید:

وَالَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِرَبِّهِمْ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَأَمْرُهُمْ شُورَى بَيْنَهُمْ وَمِمَّا

رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ ﴿۳۸﴾ الشوری

و آنان که (دعوت) پروردگار شان را پذیرفتند، نماز بر پا داشتند، همه امور شان (بر مبنای) مشوره با همدیگر است و از رزق و روزی که به ایشان داده ایم؛ انفاق می‌کنند.

یعنی که یکی از کارهای مهم و اساسی مسلمانان؛ مشوره با هم است؛ (وَأَمْرُهُمْ شُورَى بَيْنَهُمْ)؛ بنیاد و اساس نظام اسلامی بر اصل شوری گذاشته شده؛ همه مسلمانان شامل إطار این اصل جامع اند؛ نمی‌توان

احدی را از آن مستثنی کرد؛ همانگونه که قضایای ملی به فرد فرد جامعه تعلق دارد؛ تصمیم در باره هر یکی از این قضایا باید به مشوره و رضایت همه باشد؛ تصمیم گیری در رابطه به این قضایا؛ باید به مرجعی محول شود که تمامی ملت را به گونه حقیقی و واقعی تمثیل می کند و نمایندگان منتخب تمامی اقشار در آن حضور داشته باشند. قرآن توأم با تأکید بر شوری؛ این را نیز توضیح داده که تصمیم منبعت از مشاورت؛ باید برای همه اعضاء و اطراف مشاورت؛ پذیرفتنی و مورد رضایت شان باشد؛ مشوره این نیست که رئیس مجلس؛ قضیه ای را مطرح و آن را به رأی پرسی می گذارد، آراء موافق و مخالف را می شنود و در پایان خودش به تنهایی و طبق صوابدید شخصی اش تصمیم می گیرد؛ هر چند در مغایرت با رأی اکثریت مجلس باشد؛ قرآن این تعریف و تفسیر از چگونگی شوری را با قاطعیت و صراحت رد می کند و آنرا از خصوصیات شوری های درباری و در خدمت ملوک و سلاطین و مشتمل بر مشاورین متملق و مداح می خواند؛ چنانچه در رابطه به ملأ و درباری های ملکه سبا می فرماید:

قَالَتْ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ أَفْتُونِي فِي أَمْرِي مَا كُنْتُ قَاطِعَةً أَمْرًا حَتَّى تَشْهَدُونِ ﴿٣٢﴾
 قَالُوا نَحْنُ أَوْلُو قُوَّةٍ وَأُولُو بَأْسٍ شَدِيدٍ وَالْأَمْرُ إِلَيْكِ فَانظُرِي مَاذَا تَأْمُرِينَ ﴿٣٣﴾ النمل

(ملکه) گفت: ای درباری ها! رأی تان را در رابطه به این کارم؛ به من بگوئید؛ من تا زمانی فیصله کاری را صادر نمی کنم که شما حاضر باشید؛ گفتند: ما نیرومندیم و جنگنده های شدید؛ و کار به تو محول است؛ خود بنگر که چه فرمان می دهی.

چنین است شورای ملوک و متملقین در خدمت دربار و اهل مشوره سلاطین؛ منتظر فرمان و احاله تصمیم نهایی به مَلِك و مَلِکَه؛ هر شوری و مجلسی که دارای چنین خصوصیات باشد؛ شورای مردود است.

قرآن حتی در رابطه به خانواده (زن و شوهر) می‌فرماید: در امور مربوط به هر دو؛ باید مشوره کنند و تصمیم نهایی باید به توافق و رضایت هر دو باشد؛ اگر پدر و مادر خواستند مرحله شیر خواری فرزندشان را پایان دهند؛ تصمیم شان در صورتی درست و جائز است که مشوره کنند و تصمیم نهایی در مطابقت به رضایت هر دو طرف باشد؛ یعنی هم مشوره شرط است و هم رضایت طرفین؛ چنانچه می‌فرماید:

وَالْوَالِدَاتُ يُرْضِعْنَ أَوْلَادَهُنَّ حَوْلَيْنِ كَامِلَيْنِ لِمَنْ أَرَادَ أَنْ يُتِمَّ الرَّضَاعَةَ وَعَلَى الْمَوْلُودِ لَهُ رِزْقُهُنَّ وَكِسْوَتُهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ لَا تُكَلَّفُ نَفْسٌ إِلَّا وُسْعَهَا لَا تُضَارَّ وَالِدَةٌ بِوَلَدِهَا وَلَا مَوْلُودٌ لَهُ بِوَالِدِهِ وَعَلَى الْوَارِثِ مِثْلُ ذَلِكَ فَإِنْ أَرَادَا فِصَالًا عَنْ تَرَاضٍ مِنْهُمَا وَتَشَاوُرٍ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا وَإِنْ أَرَدْتُمْ أَنْ تَسْتَرْضِعُوا أَوْلَادَكُمْ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ إِذَا سَلَّمْتُمْ مَا آتَيْتُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَاتَّقُوا اللَّهَ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ ﴿۳۳﴾ البقرة

و مادران فرزندان خود را دو سال تمام شیر دهند؛ (این حکم) در رابطه به کسیست که بخواهد دوران شیرخواری (فرزندش) تکمیل شود؛ بر کسی که فرزند از وی است (پدر)؛ خوراک و پوشاک مادران به گونه معمول و شایسته لازم است؛ هیچ کسی به چیزی بیش از قدرت و توان خود مکلف نمی‌شود؛ نه مادر به خاطر فرزندش متضرر شود و نه پدر به سبب بچه‌اش؛ و بر عهده وارث (میت) نیز همین مکلفیت است؛ و اگر هر دو (پدر و مادر) به رضایت جانبین و مشوره همدیگر؛ قطع (شیر خواری فرزند را) خواستند؛ هیچ گناهی بر آنان نیست؛ و اگر خواستید دایه ای به فرزندان تان شیر دهد؛ گناهی بر شما نیست؛ به شرط آن که مزدی را به آنان به گونه شایسته بپردازید که باید بدهید؛ و از خدا پروا دارید و بدانید که خدا بدانچه انجام می‌دهید بینا است.

مشاهده می‌کنید که قرآن در رابطه به صحت شوری دو شرط وضع

کرده: ۱- تصمیم نهایی باید منبعث از مشوره جانبین باشد؛ ۲- در مطابقت به رضایت طرفین باشد که در این صورت هیچ گناهی بر طرفین نخواهد بود؛ اما در غیر آن هر تصمیم يك جانبه و در عدم موافقت و رضایت یکی از طرفین؛ گناه محسوب می‌شود!! یعنی که قرآن این را به عنوان يك عمل ناجائز و مترادف گناه تلقی کرده که اتخاذ تصمیم نهایی در مجلس شوری؛ به رضایت و موافقه طرفین نباشد و يك طرف؛ رأی خود را بر دیگران تحمیل کند. خانواده اولین خشت تعمیر بزرگ يك جامعه و هر ملت و قوم است؛ به سطح ملت هم در رابطه به شوری باید همین اصول مراعات شود.

عجیب است که با وجود این همه واقعیت‌های مشهود، حقائق روشن، رهنمودهای واضح قرآن، سنت، منهج صحابه، تاریخ و تجارب ما در نیم قرن؛ کسی ضرورت احزاب سیاسی قانونمند و ملت شمول را درك نکند و از نقشی که احزاب ملت شمول و متعهد به ارزش‌های دینی و ملی می‌توانند در قضایای حاد ملی ایفا کنند؛ انکار نماید و از درك پیامدهای بد استبداد، رژیم‌های شاهی، حکومت‌های کودتایی، اشغال بیرونی، تهاجم نیروهای شوروی و ناتو؛ غافل باشد؛ و به جای آن که این پیامدهای بد را نتیجه عدم حضور احزاب ملت شمول و نیرومند بدانند؛ برعکس مسئولیت آن را بر دوش احزاب سیاسی و جهادی بیندازند!!

یعنی که از دیدگاه این بدفهم‌ها؛ نه رژیم‌های مستبد شاهی دست‌نشانده بریتانیای اشغالگر ملامت‌اند؛ نه شوروی و ناتو و گروه‌های مزدور آنها؛ بر عکس کسانی ملامت‌اند و سزاوار سرزنش؛ که در برابر استبداد و اشغال قیام کردند؛ صف مرصوص از جهادگران و دعوتگران مؤمن و متعهد به اسلام ساختند؛ عَلم مبارزه برای آزادی کشور و تأسیس افغانستان آزاد، مستقل و اسلامی برافراشتند و به هدف تأمین و استحکام هر چه بیشتر وحدت ملی؛ راه تأسیس حزب ملت شمول و هدفمند و متعهد به کشور، ملت و ارزش‌های دینی و ملی را در پیش

گرفتند؛ از نظر حلقه‌های جاهل، مغرض و مریض؛ همین‌ها ملامت و مجرم‌اند!!! در حالی که اگر همین مبارزان و مجاهدان مؤمن و مبارزات شان طی نیم قرن نبود؛ نه مبارزه و مقاومتی در برابر اتحاد شوروی را می‌داشتیم و نه ناتو و در رأسش امریکا را!!

استعمارگران همواره و در هر کشوری؛ شخصیت‌های مطرح و مورد تأیید و حمایت مردم، احزاب سیاسی مستقل و آزادیخواه را مانع اصلی در برابر سلطه شان بر کشورهای اسلامی می‌دانند؛ اولین و مهم‌ترین کاری را که در مستعمرات شان انجام داده‌اند؛ سرکوبی، انحلال، تضعیف و بدنام کردن همین شخصیت‌ها و احزاب است؛ ملت متفرق، متشتت و تقسیم شده بر اقوام و قبائل به سود آنها است؛ استعمارگران هر فکر و نظریه، هر شخص و گروه و هر محور فکری، سیاسی و اجتماعی که قادر به توحید همه ملت و یا برخی از آن باشد؛ هیچ‌گاهی نمی‌پسندند و آن را خطر و تهدید بالقوه برای دوام سلطه خود تلقی می‌کنند.

افراد جاهلی که تحت تأثیر تبلیغات خصمانه بی بی سی و سائر رسانه‌های دین ستیز غرب و وابسته‌هایش در جهان اسلام رفته‌اند و گمراه شده‌اند؛ خوب و بد، دوست و دشمن را از منظار همین رسانه‌ها می‌نگرند؛ حساسیت و تبلیغات ناشیانه شان علیه احزاب؛ ریشه در همین منجلاب دارد.

ای کاش اینها احزاب وابسته و مزدور را که در خدمت اجنبی بودند، در کنار اشغالگران ایستادند، در پای شان افتادند، برای منافع اشغالگران و تحت فرمان و قومانده شان علیه ملت جنگیدند؛ محکوم می‌کردند؛ اما بر عکس؛ با گروه‌های کمونست، سیکولر، ملیشه‌های بدنام بارها ائتلاف کرده‌اند؛ یا خود در کنار آنها قرار گرفته‌اند یا آنها را در کنار خود پذیرفته‌اند، نه مخالفتی با آنها و افکار و سیاست‌های شان دارند و نه چیزی برای گفتن؛ تمامی تیرهای زهر آلود تبلیغات شان را به سوی مجاهدین و در رأس شان حزب اسلامی نشانه می‌روند!! و این در

حالیکه باید فرد فرد ملت ما مرهون قربانی‌های حزب اسلامی باشد؛ در نیم قرن با دو ابر قدرت جنگید؛ در مقاومت علیه اتحاد شوروی و کمونست‌های مزدور؛ ستون فقرات مقاومت بود و در برابر ناتو و امریکا آغازگر جهاد؛ هم در بعد فکری و فرهنگی و هم در عرصه نظامی و مقاومت مسلحانه.

آیا صلاحیت صدور مجوز حزب به حکام داده شده؟

این را باید در نظر داشت که در اسلام فقط چیزی حرام است که برای حرمتش نص صریح و واضح (آیت قرآن و حدیث پیامبر علیه السلام) را داشته باشیم؛ منشأ اصلی احادیث رسول الله صلی الله علیه و سلم نیز قرآن است؛ الله متعال هیچ شریکی در اصدار حکم ندارد؛ به احدی این حق داده نشده که در رابطه به حل و حرمت چیزی و کاری از خود و بدون استناد به رهنمودهای الهی فتوی و دستوری صادر کند؛ نه به امیر و حاکم این حق داده شده و نه به مفتی و قاضی. کسی که ادعاء و افتاء حرمت احزاب سیاسی، فکری و اجتماعی را در سر می‌پروراند و تبلیغ می‌کند؛ در واقع دروغ می‌گوید و نسبت به اسلام افتراء می‌بندد؛ از او پرسید: حرمت تأسیس حزب و عضویت در آن را در کدام آیه قرآن و کدام حدیث رسول الله صلی الله علیه و سلم دیده‌اید که صراحتاً یا اشارتاً به آن پرداخته باشد؟ از کدام امام و فقیه شنیده‌اید؟ مگر قرآن مسلمانان را به نام (حزب الله) نه نامیده؟ یقیناً که اینها برای تحریم حزب؛ هیچ دلیل و حجتی جز هوس و سلیقه خود ندارند؛ کسی جسارت تحریم احزاب را می‌کند که یا اقتدار در دستش است و نمی‌خواهد کسی در برابر هوسش مانع شود، حق هر نوع تصرف را داشته باشد، کسی بوالهوسی و خودسری‌هایش را به نقد نکشد، تا او بتواند با دست باز هر کاری را که دلش خواسته و شیطانش بر آن واداشته؛ انجام دهد. یا اینها احزاب را تحریم می‌کنند و ادعاء می‌کنند

که در اسلام احزاب نیست و یا مفتی‌های سرکاری که در برابر مزد و اجوره این کار را انجام می‌دهند. هیچ انسان آگاه از ارزشهای دینی و انسانی این حرف را نخواهد گفت. البته این حرمت را می‌یابیم و نصوص و احادیثی را داریم که اگر مسلمانان متحد باشند، بر محور يك حزب و جماعت و امیر جمع شده باشند، امیر شان را خود انتخاب کرده اند و به طیب خاطر با او بیعت نموده و دست در دست وی گذاشته اند؛ به امارت وی و به بیعت با او راضی اند؛ و در چنین حالتی کسی دیگر بیاید برای کسب قدرت به بغاوت پردازد و علیه نظام سلاح بردارد؛ آری در برابر اینها تا زمانی جنگ جائز است که از بغاوت دست بکشند. جنگ در برابر جنگ و علیه کسی که بر ضد مسلمانان و وحدت و حکومت شان دست به سلاح برده و عملاً به جنگ پرداخته؛ نه تنها جائز است بلکه مسلمانان مکلف اند که امیر و حکومت شان را در این جنگ یاری دهند؛ اما این جنگ تا زمانی جائز است که جنگجویان و بغاوتگران به جنگ ادامه می‌دهند؛ ولی اگر از جنگ دست کشیدند، سنگر را ترك کردند یا فرار نمودند؛ باید تعقیب نشوند، زخمی‌های شان نه کشته می‌شوند و نه زندانی، سلاح و امکانات جنگی شان که به دست مجاهدین می‌افتد؛ غنیمت تلقی نمی‌شود و به اقرباء شان سپرده می‌شود؛ کسی حق ندارد وارد خانه‌های شان شود.

متأسفانه عده‌یی احکام و رهنمودهای مربوط بغاوت را آگاهانه یا ناآگاهانه، عمداً یا اشتباهاً؛ در پیوند با احزاب سیاسی و فکری تلقی یا تبلیغ می‌کنند؛ در حالی که هیچ ربطی به احزاب ندارد؛ در اصدار این فتوی‌های ناشیانه؛ برخی بنابر جهل و نادانی معذور اند و برخی مغرض و مفتری؛ بغاوت چیزی است و حضور احزاب قانونمند که به مبارزه مسالمت آمیز و امر بالمعروف و نهی عن المنکر می‌پردازند؛ چیزی دیگر. چنانچه امر به معروف و نهی از منکر وجبیه الهی است، تنظیم مؤمنان در يك حزب نیز وجبیه است، زندگی منفرد و متشتت و بدون تعهد به

حزب؛ جرم و گناه است و موجب خشم و عذاب الهی. اگر وجود مذاهب متعدد در اسلام جائز است؛ حزب و جماعت که نام دیگر مذهب است؛ نیز جائز است؛ عجیب است که کسی تعدد مذاهب را می‌پذیرد و آن را جائز می‌خواند؛ ولی تعدد احزاب را نمی‌پذیرد و تحریم می‌کند.

از نظر اسلام امر بالمعروف يك وجیبه الهی است؛ اهمال در اداء این فریضه الهی؛ به عذاب شدید الهی می‌انجامد؛ ساختن حزب برای اداء این وجیبه الهی لازمی و از مسئولیت‌های دینی هر مؤمن است؛ همانگونه که به اداء نماز مکلفیم؛ برای اقامه آن به داشتن مسجد و جماعت و امام نیز مکلف هستیم؛ بدون حزب نمی‌توان جلو فساد حکام را گرفت.

قرآن در رابطه به بنی اسرائیل می‌فرماید:

لُعِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ عَلَى لِسَانِ دَاوُدَ وَعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ ذَلِكَ بِمَا عَصَوْا وَكَانُوا يَعْتَدُونَ ﴿٧٨﴾ كَانُوا لَا يَتَنَاهَوْنَ عَنْ مُنْكَرٍ فَعَلُوهُ لَبِئْسَ مَا كَانُوا يَفْعَلُونَ ﴿٧٩﴾ المائدة

کافران بنی اسرائیل به زبان داؤد و عیسی پسر مریم؛ نفرین شده‌اند؛ برای آن که عصیان و سرکشی کردند و اعتداء و تجاوز نمودند؛ از اعمال زشت که مرتکب می‌شدند؛ همدیگر را مانع نمی‌شدند؛ و چه بد بود آنچه می‌کردند.

در این آیات متبرکه چند رهنمود واضح را در برابر خود می‌یابیم: سه عملکرد زشت کافران بنی اسرائیل باعث شد تا به زبان دو پیامبر جلیل القدر شان نفرین شوند: ۱- راه عصیان و نافرمانی را در پیش گرفتند؛ ۲- به حق همدیگر تعدی و تجاوز کردند؛ ۳- همدیگر را از عمکردهای زشت مانع نشدند.

و این نشان می‌دهد که: مقابله با عصیان و تعدی و مبارزه علیه

نیروهای سرکش و ستمگر نه تنها فریضه الهی است؛ چون نماز، زکات و روزه؛ بلکه اهمال در آن و عدم التزام به آن؛ لعنت و نفرین خدا و پیامبران را در پی دارد.

این فریضه؛ در آیات متعدد قرآن بیان شده؛ که سه بخش مهم دارد:
 ۱- دعوت به خیر و نیکی؛ ۲- گماردن به معروف و ۳- باز داشتن از زشتی‌ها و منکرات.

دعوت به نیکی و جیبه و فریضه فرد فرد مؤمنان است؛ نه محدود به حکومت و حکام است و نه ضرورتی به مجوز از حکومت دارد؛ بلکه وجیبه است؛ مجوز آن از عرش صادر شده؛ نه تنها مجوز آن بلکه دستور و فرمان آن به عنوان وجیبه. در جامعه اسلامی همه آحاد ملت مکلف اند این فریضه را انجام دهند. اما امر بالمعروف و نهی عن المنکر؛ کار اجتماعی را ایجاب می‌کند؛ باید از دست ظالم محکم گرفت و از ظلم و ستمش مانع شد.

۱۳۰۷۹ - عَنْ أَنَسٍ، أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: «انْصُرْ أَخَاكَ ظَالِمًا أَوْ مَظْلُومًا». قِيلَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، هَذَا نَنْصُرُهُ مَظْلُومًا، فَكَيْفَ نَنْصُرُهُ ظَالِمًا؟ قَالَ: «تَمْتَعُهُ مِنَ الظُّلْمِ» (مسند أحمد)

از انس رضی الله عنه روایت است که رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود: برادرت را چه ظالم باشد و چه مظلوم؛ یاری کن. گفته شد: یا رسول الله! این یکی را که مظلوم است یاری و کمک می‌کنیم؛ اما چگونه او را در حالی یاری دهیم که ظالم است؟ فرمود: او را از ظلم باز دار و مانع شو.

عَنْ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - : «يَا أَيُّهَا النَّاسُ مُرُوا بِالْمَعْرُوفِ، وَأَنْهُوا عَنِ الْمُنْكَرِ قَبْلَ أَنْ تَدْعُوا اللَّهَ فَلَا يَسْتَجِيبُ لَكُمْ، وَقَبْلَ أَنْ تَسْتَغْفِرُوهُ فَلَا يَغْفِرُ لَكُمْ. إِنَّ الْأَمْرَ بِالْمَعْرُوفِ

وَالْتَّهَىٰ عَنِ الْمُنْكَرِ لَا يُقْرَبُ أَجَلًا، وَإِنَّ الْأَخْبَارَ مِنَ الْيَهُودِ، وَالرُّهْبَانَ مِنَ النَّصَارَىٰ لَمَّا تَرَكُوا الْأَمْرَ بِالْمَعْرُوفِ وَالتَّهَىٰ عَنِ الْمُنْكَرِ لَعَنَهُمُ اللَّهُ عَلَىٰ لِسَانِ أَنْبِيَائِهِمْ، ثُمَّ عَمَّهُمُ الْبَلَاءُ» (المعجم الأوسط)

از عمر رضی الله عنه روایت است که رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود: ای مردم به معروف بگمارید و از منکر بازدارید؛ قبل از آن که به الله دعاء کنید و دعاء تان اجابت نشود؛ قبل از آن که طلب مغفرت کنید اما برای تان آمرزیده نشود؛ یقیناً که امر به معروف و نهی از منکر؛ هیچ اجلی را نزدیک نمی‌کند و بدون شك که علماء یهود و زاهدان نصاری؛ زمانی که امر به معروف و نهی از منکر را ترك کردند؛ خداوند آنها را به زبان پیامبران شان نفرین کرد و سپس به مصیبت و عذاب عام دچار شان کرد.

عَنْ عَبْدِ اللَّهِ، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: " هَلْ تَدْرُونَ فِيمَا سَخِطَ اللَّهُ عَلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ؟ " قَالُوا: اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَعْلَمُ، قَالَ: " إِنَّ الرَّجُلَ كَانَ يَرَى الرَّجُلَ مِنْهُمْ عَلَىٰ مَعْصِيَةٍ فَيَنْهَاهُ بَعْدَ التَّهَىٰ، ثُمَّ يَلْقَاهُ بَعْدَ فَيُصَافِحُهُ وَيُؤَاكِلُهُ وَيُشَارِبُهُ، كَأَنَّهُ لَمْ يَرَهُ عَلَىٰ مَعْصِيَتِهِ حَتَّىٰ كَثُرَ ذَلِكَ فِيهِمْ، فَلَمَّا رَأَى اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ ذَلِكَ مِنْهُمْ ضَرَبَ بِقُلُوبِ بَعْضِهِمْ عَلَىٰ بَعْضٍ، ثُمَّ لَعَنَهُمْ عَلَىٰ لِسَانِ دَاوُدَ وَعِيسَىٰ ابْنِ مَرْيَمَ، ذَلِكَ بِمَا عَصَوْا وَكَانُوا يَعْتَدُونَ، وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَتَأْمُرَنَّ بِالْمَعْرُوفِ، وَلَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ، وَلَتَأْخُذَنَّ عَلَىٰ يَدِي الظَّالِمِ، وَلَتَأْطُرُنَّهُ عَلَىٰ الْحَقِّ أَطْرًا، أَوْ لَيَضْرِبَنَّ اللَّهُ بِقُلُوبِ بَعْضِكُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ ثُمَّ يَلْعَنَكُمْ كَمَا لَعَنَ مَنْ قَبْلَكُمْ" (شعب الايمان و المعجم الكبير للطبرانی)

از عبد الله بن مسعود روایت است که رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود: آیا می‌دانید که الله متعال در رابطه به چه کاری بر بنی اسرائیل غضب کرد؟ گفتند: الله و رسولش داناتر اند؛ فرمود: یکی از آنها دیگری

را در حالت گناه و معصیت می‌دید؛ پس يك بار و متعاقب آن باری دیگر او را منع می‌کرد؛ سپس به گونه ای با او ملاقات می‌کرد، مصافحه می‌نمود، می‌خورد و می‌نوشید که گویا او را در حالت ارتکاب معصیت ندیده؛ تا آن که این عملکرد میان شان بیشتر شد؛ زمانی که الله متعال این حالت شان را دید؛ دل‌های برخی را با برخی دیگر بهم کوید (دل‌های شان را از هم متنفر کرد)؛ سپس آنها را به زبان داؤد و عیسی بن مریم نفرین نمود؛ این بدان سبب بود که عصیان کردند و مسلسل از حد تجاوز می‌نمودند (ذَلِكَ بِمَا عَصَوْا وَكَانُوا يَعْتَدُونَ) آیه؛ قسم به ذاتی که جانم در دست وی است؛ که یا حتماً به معروف می‌گمارید، از زشتی‌ها و بدی‌ها باز می‌دارید، و حتماً دست ظالم را می‌گیرید و او را به گونه ای که ممکن است به حق وامی‌دارید؛ و یا این که خداوند دل‌های برخی را بر برخی دیگر تان می‌کوبد و سپس شما را چنان نفرین کند که اقوام قبل از شما را لعنت کرد.

چند مطلب این حدیث توجه بیشتر را ایجاب می‌کند:

- امر به معروف و نهی از منکر اجل کسی را نزدیک تر نمی‌کند؛ یعنی دعوت الی الخیر، دفاع از حق، ایستادن در برابر ستمگران، مفسدین و حکام ظالم؛ باعث آن نمی‌شود که موعد ثابت و تغییر ناپذیر مرگ کسی جلو تر بیاید و به زندگی اش پایان دهد؛ نه موعد مرگ تغییر می‌کند، نه محل تسلیمی روح و نه فرشته موظف به قبض آن؛ گمان مکنید که مقابله با زورگویان مفسد و ستمگر؛ باعث تغییر در اجل و موعد مرگ خواهد شد و ترس تان از مرگ؛ تحت پوشش تدبیر و درایت منتج به ادامه حیات تان می‌شود؛ نه عمر افراد ترسو و جبون افزایش می‌یابد و نه عمر مؤمنان شجاع و دلیر و مبارزان با همت و با شهامت کوتاه می‌شود.

- عدم حساسیت در برابر گناه، عصیان و بغاوت از خدا و نافرمانی از احکامش، مدهانت، نشست و برخاست با مفسدین و حفظ روابط

دوستانه با آنها؛ از جمله اعمالیست که خشم و غضب الهی را در پی دارد و عاملین آن در کنار مفسدین و ستمگران و يك جا با آنان به لعنت و عذاب الهی مبتلا خواهند شد.

۴۳۳۶ - عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَسْعُودٍ، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: إِنَّ أَوَّلَ مَا دَخَلَ التَّفْضُ عَلَى بَنِي إِسْرَائِيلَ، كَانَ الرَّجُلُ يَلْقَى الرَّجُلَ، فَيَقُولُ: يَا هَذَا، اتَّقِ اللَّهَ، وَدَعْ مَا تَصْنَعُ، فَإِنَّهُ لَا يَجِلُّ لَكَ، ثُمَّ يَلْقَاهُ مِنَ الْعَدِي، فَلَا يَمْنَعُهُ ذَلِكَ أَنْ يَكُونَ أَكْبِيلَهُ وَشَرِيْبَهُ وَقَعِيدَهُ، فَلَمَّا فَعَلُوا ذَلِكَ، ضَرَبَ اللَّهُ قُلُوبَ بَعْضِهِمْ بِبَعْضٍ، ثُمَّ قَالَ: {لُعِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ عَلَى لِسَانِ دَاوُدَ وَعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ} إِلَى قَوْلِهِ: {فَاسْقُونِ}، ثُمَّ قَالَ: كَلَّا وَاللَّهِ لَتَأْمُرَنَّ بِالْمَعْرُوفِ وَلَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ، وَلَتَأْخُذَنَّ عَلَى يَدَيِ الظَّالِمِ، وَلَتَأْطُرُنَّهُ عَلَى الْحَقِّ أَطْرًا، وَلَتَقْضُرُنَّهُ عَلَى الْحَقِّ قَصْرًا. (سنن ابی داؤد)

از عبد الله بن مسعود روایت است که رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود: اولین نقصی که شامل حال بنی اسرائیل شد؛ این بود که مردی دیگری را ملاقات می‌کرد؛ (وی را در حالت ارتکاب گناه می‌دید)؛ و می‌گفت: یا فلان! از خدا بترس؛ کاری را ترک کن که انجام می‌دهی؛ برایت جائز نیست؛ سپس او را فردا باز می‌دید؛ اما این عمل او باعث آن نمی‌شد که او همکاسه و همپیاله و همنشین وی نباشد. زمانی که چنین کردند؛ خداوند دل‌های برخی را با برخی دیگر بهم کوید؛ سپس فرمود: {لُعِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ عَلَى لِسَانِ دَاوُدَ وَعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ ذَلِكَ بِمَا عَصَوْا وَكَانُوا يَعْتَدُونَ} المائدة ۷۸: آنان که از بنی اسرائیل کافر شدند؛ به زبان داؤد و عیسی بن مریم نفرین شدند؛ این بدان سبب بود که عصیان کردند و مسلسل از حد تجاوز می‌نمودند (ذَلِكَ بِمَا عَصَوْا وَكَانُوا يَعْتَدُونَ)؛ بعد فرمود: نه؛ به خدا قسم؛ حتماً به معروف می‌گمارید، از زشتی‌ها و بدی‌ها باز می‌دارید، و حتماً از دست ظالم

می‌گیرید و او را به گونه ای که ممکن است به حق وامی‌دارید؛ و حتماً به تمکین و التزام به حق مجبورش می‌کنید.

عَنْ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ، أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نَهَى عَنِ الصَّلَاةِ بَعْدَ الْفَجْرِ حَتَّى تَطْلُعَ الشَّمْسُ أَوْ تُشْرِقَ، وَبَعْدَ الْعَصْرِ حَتَّى تَغْرُبَ الشَّمْسُ وَقَالَ: لَتَأْمُرَنَّ بِالْمَعْرُوفِ وَلَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ أَوْ لَيَسْلَطَنَّ اللَّهُ عَلَيْكُمْ شِرَارَكُمْ فَيَدْعُو خِيَارَكُمْ فَلَا يُسْتَجَابُ لَهُمْ. (مسند البزار)

از عمر بن الخطاب روایت است که نبی صلی الله علیه و سلم از نماز بعد از نماز فجر تا طلوع آفتاب یا نمایان شدنش از شرق منع فرموده؛ و پس از نماز عصر تا آن که آفتاب غروب می‌کند؛ و فرموده است: یا امر به معروف و نهی از منکر می‌کنید، یا این که الله (متعال) بدترین‌های تان را بر شما مسلط و حاکم خواهد کرد و (در نتیجه حالتی شما را فرا خواهد گرفت که) خوب‌ترین‌های تان دعاء کنند اما دعاء شان قبول نمی‌شود.

وَعَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: "مَنْ رَأَى مِنْكُمْ مُنْكَرًا فَلْيُغَيِّرْهُ بِيَدِهِ، فَإِنْ لَمْ يَسْتَطِعْ فَبِلِسَانِهِ، فَإِنْ لَمْ يَسْتَطِعْ فَبِقَلْبِهِ وَذَلِكَ أَضْعَفُ الْإِيمَانِ؛ وَفِي رِوَايَةٍ "وَلَيْسَ وَرَاءَ ذَلِكَ مِنَ الْإِيمَانِ حَبَّةٌ خَرْدَلٍ". مسلم

از ابو سعید خدری رضی الله عنه روایت است که رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود: هر کی منکری را دید؛ باید با دستش تغییر دهد، اگر نمی‌توانست با زبانش و اگر نمی‌توانست با دلش؛ و این ضعیف‌ترین ایمان است؛ و در روایتی دیگر این هم علاوه شده که: پس از این؛ ایمانی به اندازه دانه خردل وجود ندارد.

از این حدیث به وضاحت تمام فهمیده می‌شود که مسئولیت نخستین مسلمانان دارای ایمان قوی و کامل در برابر منکرات؛ تغییر آن

با دست (سعی عملی برای تغییر) است، در مرحله ثانوی و بعدی تغییر آن با زبان (با دعوت، تبلیغات و نوشته) و در مرحله نهائی با قلب (نفرت از آن و خود را از آن دور نگهداشتن)؛ این ضعیف ترین ایمان است؛ چنان ضعیف که پس از این ذره ای از ایمان سراغ نمی‌شود.

از این إرشادات گرانمایه رسول الله صلی الله علیه و سلم به وضوح درک می‌کنیم که اهمیت و ارزش امر به معروف و نهی از منکر و ایجاد جماعتی که بتواند به این مأموریت خطیر رسیدگی کند و جلو مفسدین و ستمگران را بگیرد؛ تا چه پیمانۀ ای مهم است و عدم تمکین به آن چه پیامدهای بدی دارد؛ از این جاست که ضرورت تشکیل جماعت و حزب را درک می‌کنیم؛ چه در مستوای ده و قریه و چه در سطح ملت و کشور. اگر حکومت ظالم است و در رأسش حکام مستبد و مفسد؛ مردم چند بدیل دارند:

۱- به ظلم تسلیم شوند و ساکت باشند؛ که این کار از نظر اسلام حرام است.

۲- به قیام متوسل شوند که پیامدهای آن خونین است و مجال را به مداخلات اجنبی و دشمن فراهم می‌کند.

۳- دست به هم بدهند؛ در يك صف و حزب تنظیم شوند؛ و از این طریق جلو لجام گسیختگی زمامداران مفسد را بگیرند. فقط بدیل سومی را می‌توان انتخاب کرد.

• اسلام به ما دستور داده تا هر روز پنج بار در برابر پروردگار خود به نماز باستیم؛ اما برای انجام این فریضه ما را به چند کار موظف کرده: نماز ما باید با دیگران يك جا باشد؛ به صیغه (وَأَرْكَعُوا مَعَ الرَّكْعَيْنِ) به ما دستور داده است؛ این شامل همه؛ مرد و زن است؛ چنانچه در خطاب به مریم مادر عیسی علیه السلام می‌فرماید:

يَا مَرْيَمُ اقْنُتِي لِرَبِّكِ وَاسْجُدِي وَارْكَعِي مَعَ الرَّاكِعِينَ ﴿۶۲﴾ آل عمران

ای مریم! برای پروردگارت به اطاعت و عبادت بپرداز و با نمازگزاران یکجا سجده و رکوع کن (نماز بخوان).

• برای این کار در هر قریه مسجد می‌سازیم؛ چون نماز اصلاً عبادت دسته جمعی است؛ باید در اقتداء يك امام اداء شود؛ و امام را باید خود انتخاب کنیم. کسی که مردم به امامتش راضی نباشند و او بر امامتش اصرار ورزد؛ مستحق لعنت الهی است.

• اگر امام در نماز اشتباه کرد به او فتحه می‌دهیم؛ اگر نمازش غلط بود؛ دوباره می‌خوانیم و اگر دیدیم امام مکرر اشتباه می‌کند و یا از ناحیه ای دیگر شایستگی امامت را ندارد؛ او را تعویض می‌کنیم.

• در مسجد منبر داریم؛ در هر جمعه سخنرانی جامع و پرداختن به مسائل مهم روز و هفته. این بدان معنی است که اسلام آزادی بیان را چنان عام ساخته و از انحصار حکام بیرون کشیده که اهالی هر قریه کوچک را نیز مکلف به داشتن مسجد دارای منبر، امام و خطیب نموده و این صلاحیت را نیز به مردم داده که امام و خطیب شان را خود انتخاب کنند.

• محراب داریم؛ امام در جایگاهی به نام محراب می‌ایستد؛ محراب یعنی سنگر.

همین است اساس و بنیاد جامعه اسلامی.

- در سطح کشور و ملت نیز مکلفیم که جماعت داشته باشیم.
- باید افضل و اعلم را به عنوان امیر و زعیم انتخاب کنیم.
- و برای انجام فرائض دعوت الی الخیر، امر بالمعروف و نهی عن المنکر؛ آمادگی ذهنی، فکری و عملی داشته باشیم.
- این نیز وجیبه فرد فرد امت (مرد و زن) است؛ چنانچه قرآن می‌فرماید:

وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ

عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَيُطِيعُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ
أُولَئِكَ سَيَرْحَمُهُمُ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ ﴿۷۱﴾ التوبة

و مردان و زنان مؤمن؛ برخی دوستان و یاوران برخی دیگر اند؛ به نیکی و شایستگی می‌گمارند و از بدی و زشتی باز می‌دارند، نماز برپا می‌دارند، زکات می‌پردازند و از خدا و پیامبرش اطاعت می‌کنند؛ اینها کسانی اند که خداوند به زودی بر آنان رحم خواهد کرد؛ یقیناً که خداوند عزتمند با حکمت است.

نقش سازنده احزاب هدفمند در توحید صفوف ملت و امت

ما برای توحید اقوام و قبائل بر محور عقیده و ایمان؛ به حزب ضرورت داریم؛ بدون حزب هدفمند و دارای افکار و برنامه‌های موفق و سازنده؛ ممکن نیست از اقوام ملت ساخت و از ملت‌ها امت بزرگ و جهان شمول. یکی از مشکلات بزرگی که دعوت‌گران متعهد به آرمان‌ها و اهداف بلند؛ همواره با آن مواجه بوده اند؛ قومگرایی و تعصبات قومی و نژادی بوده است؛ این آفت دامن همه مبارزین و هر جنبش و نهضت فکری را در هر مقطع تاریخ و زمان گرفته و باعث شده تا از مسیر اصلی منحرف شوند و به قومگرایی‌ها، تعصبات نژادی، لسانی و سمتی کشانده شوند و صفوف متحد شان متلاشی گردد.

- بدون حزب منظم نه جامعه را می‌توان اصلاح کرد و نه مجال و امکان ساختن حکومت موفق و قادر به اداره کشور و تدبیر درست امور جامعه را می‌توان یافت. حکومتداری موفق به جماعت و حزب منظم، مشتمل بر اعضاء متعهد، مخلص، تربیه شده و آزموده شده در خم و پیچ مبارزه طولانی ضرورت دارد؛ اشخاص هر چند نابغه و دارای شخصیت بلند؛ بدون چنین حزبی هرگز قادر به تأسیس جامعه صالح و حکومت موفق نخواهند شد. رسول الله صلی الله علیه و سلم به ۱۳

سال دعوت و مبارزه فکری در مکه ضرورت داشت تا نخست جماعتی مشتمل بر شخصیت‌های مثالی چون صحابه رضی الله عنهم بسازد و سپس حکومتی نمونه و مثالی در مدینه تأسیس کند.

• قبل از آن که اسلام وارد مدینه شود؛ اهالی مدینه؛ اوس، خزرج، یهود و مشرکین نه تنها متفرق بودند؛ نه قیادت واحد داشتند و نه هیچ محور فکری و مذهبی واحد؛ بلکه سالها را در جنگ‌ها و درگیری‌های خونین قومی سپری کرده بودند؛ با اسلام و تحت قیادت رسول الله صلی الله علیه و سلم؛ حالت شان يك سره تغییر کرد، به دو گروه مؤمن و غیر مؤمن تبدیل شدند، اوس و خزرج دیگر اوس و خزرج قبلی نبودند، هم افکار، گفتار و کردار شان تغییر کرد و هم هویت قومی شان رنگ جدید و نام نو به خود گرفت؛ پس از این مؤمنان مدینه به دو نام یاد می‌شدند: (مهاجرین) و (انصار)؛ الله متعال آنان را در قرآن به همین نام‌ها یاد کرد و ستود؛ در هیچ موردی آنها را به نام اوس، خزرج و قریش یاد نکرد!! در تمامی قرآن يك بار نام قریش را داریم که سوره و آیه مربوطه اش در مکه نازل شده و مخاطبش قریش مکه و مخصوصاً تجار این قوم اند. یعنی تا زمانی که اهالی مدینه غرق در شرك و قومگرایی بودند؛ میان شان دشمنی و عداوت بود و جنگ‌های خونین؛ اما پس از آن که اعضاء حزب الله شدند؛ از این ورطه تباهی نجات یافتند و فضاء اخوت و برادری میان شان ایجاد گردید. چنانچه قرآن می‌فرماید:

وَأَعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا وَاذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ كُنْتُمْ أَعْدَاءً فَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ فَأَصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ إِخْوَانًا وَكُنْتُمْ عَلَىٰ شَفَا حُفْرَةٍ مِنَ النَّارِ فَأَنْقَذَكُمْ مِنْهَا كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ ﴿۱۳۳﴾ آل عمران

و همگی به ریسمان خدا چنگ زنید و متفرق مشوید و نعمت خدا را بر خود به یاد آورید؛ آن گاه که دشمنان (همدیگر) بودید و (خداوند)

دل‌های تان را به هم پیوند داد؛ و بنابر این نعمتش؛ چون برادران همدیگر شدید؛ در حالی که (قبل از این) بر لبه گودالی از آتش بودید؛ ولی شما را از آن نجات داد؛ خداوند آیاتش را برای تان این چنین بیان می‌کند تا هدایت شوید.

- در رابطه به احزاب و مشروعیت اِمارت؛ رهنمودهای قرآن و حدیث و منهج صحابه رضی الله عنهم همین است؛ هر کی چیزی غیر از این بگوید و تعبیر و تأویلی دیگر داشته باشد؛ اشتباه می‌کند؛ ادعای بی‌اساس او نه با اسلام سازگار است و نه با عقل.

- اکنون ساختار اجتماعی ملت‌ها چنان است که بدون شورای مقتدر ممثل همه اقشار که اجماع ملی را تمثیل کند و مرجع نهائی تصامیم مهم ملی پذیرفته شود و همه به آن تمکین کنند؛ و بدون قانون اساسی که چگونگی نظام، صلاحیت‌ها، وظائف و مسئولیت‌های حکومت و زمامداران و حقوق آحاد ملت را تعریف نماید؛ نه تشکیل حکومت قانونمند ممکن است، نه تضمین وحدت ملی و نه جلوگیری از فساد، دیکتاتوری و مطلق‌العنانی حکام.

- با نفی احزاب؛ وجبیه امر بالمعروف و نهی عن المنکر نفی و تعطیل می‌شود؛ تحریم احزاب در حقیقت تحریم این وجبیه است؛ آیا کسی حق دارد نماز، روزه، حج و زکات را تعطیل و تحریم کند؟! ساختن حزب، عضویت در آن، بیعت با امیر و زعیم مورد اعتمادش، انتخاب مذهب، امر به معروف و نهی از منکر را چرا و چگونه تحریم می‌کند؟! چه کسی این حق و صلاحیت را به او داده؟! تاریخ شهادت می‌دهد که در هر جامعه‌ای؛ چه دین مدار و چه بی دین و دین ستیز؛ عدم حضور فعال احزاب در جامعه؛ حتماً از يك سو به دیکتاتوری و استبداد منتج می‌شود و امکان مهار حکومت و حکام و محاسبه با آنها را از میان می‌برد و از سوی دیگر راه را برای کودتاها، قیام‌های مسلحانه و جنگ‌های قومی باز می‌کند.

کسی که ادعاء می‌کند آزادی بیان، آزادی انتخاب مذهب، مسکن، کسب و پیشه، آزادی تأسیس حزب و عضویت در آن؛ یا به زعم باطلش حرام و مضر است، یا غیر ضروری و غیر مفید؛ برای اثبات این ادعاء باطل؛ نه دلیل شرعی دارد و نه عقلی؛ و نه درک لازم از آموزه‌های اسلامی.

چرا پیامبر علیه السلام در مورد جانشینش سفارشی نه کرد؟

به این پرسش مهم باید پاسخ روشن و مقنع داشت که چرا پیامبر علیه السلام قبل از رحلتش نه کسی را عملاً نامزد و به مردم معرفی کرد و نه از آنان خواست که چه کسی را به عنوان امیر شان انتخاب کنند؟! اگر این کار جائز و یا مفید می‌بود و در مغایرت با رهنمود صریح قرآن و به معنی سلب حق مسلم مردم در انتخاب امیر شان (حقى که الله متعال به آنان داده) نمی‌بود؛ رسول الله صلی الله علیه و سلم حتماً آن را انجام می‌داد؛ آیا می‌توان برای عدم سفارش رسول الله صلی الله علیه و سلم در این رابطه؛ توجیه و تعبیری دیگر داشت؟ جواب این پرسش روشن است: نه؛ هرگز نه؛ رسول الله صلی الله علیه و سلم برای آن در مورد هیچ کسی سفارش نکرد که الله متعال این را حق و وجیبه مسلمانان قرار داده و فرموده است:

إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا وَإِذَا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ إِنَّ اللَّهَ نِعِمَّا يَعِظُكُمْ بِهِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ سَمِيعًا بَصِيرًا ﴿٥٨﴾

النساء

یقیناً که خداوند به شما (همه مؤمنان) دستور می‌دهد که امانتها را به اهل آن بسپارید و هنگامی که میان مردم به حکمیت می‌پرداختید؛ عادلانه داوری کنید؛ بدون شك که خداوند شما را به بهترین اندرز پند می‌دهد؛ بی‌گمان که خداوند شنوای بیناست.

الله متعال در این آیه چند دستور روشن و صریح به همه مؤمنان داده است:

- همواره و در هر موردی؛ امانت را به اهلش بسپارید؛ زعامت و قیادت مردم مهمترین امانت است؛ آن را به کسی بسپارید که شایسته ترین است.
- تشخیص اهل این امانت و سپردنش به وی؛ وجیه همه مؤمنان است.
- کسی که امانت زعامت و حکمیت به وی سپرده شد؛ مکلف است حکمیت و قضاوتش میان مردم عادلانه باشد.
- همه باید متوجه باشند که: ۱- این بهترین موعظه و پند از سوی پروردگار شان است؛ بهتر از هر رأی و اسلوب دیگر ۲- معامله شان با پروردگاری است که شنوای گفتار و سخنان شان و بینای کردار و عملکردهای شان است.

تعبیر دقیق معرفی ۶ نامزد خلافت از سوی عمر رضی الله عنه

این هم يك حقیقت انکار ناپذیر است که معرفی ۶ تن از سوی عمر رضی الله عنه برای احراز مقام امارت؛ در واقع معرفی ۶ نماینده معتبر شش جهت مؤثر اهالی مدینه و مسلمانان بود؛ هر یکی حامیان و طرفداران زیاد داشتند که او را اهل و مستحق امارت می‌پنداشتند؛ آنان تنها شخصیت های شایسته امارت نبودند؛ بلکه هر یکی؛ زعیم و قائد مورد احترام يك مجموعه بزرگ بود؛ توافق آنان در اصل توافق و اجماع تمامی مسلمانان پنداشته می‌شد. فرزندش عبد الله بن عمر را نیز به این خاطر به این مجموعه افزود که از حامیان خاص وی نمایندگی کند؛ اما این شرط را گذاشت که او کاندید امارت نیست و حق امیر شدن را ندارد.

از این شش تن سه تن به نفع سه نامزد دیگر (عثمان، علی و عبدالرحمن بن عوف رضی الله عنهم) گذشتند؛ سپس عبدالرحمن بن عوف نیز منصرف شد و استفتاء (رأی گیری) از اهالی مدینه در باره (عثمان و علی رضی الله عنهما) به وی سپرده شد؛ عثمان و علی رضی الله عنهما؛ هم از ناحیه اهلیت و کفایت جلو تر از دیگران بودند و هم حامیان بیشتر نسبت به دیگران داشتند؛ از عبد الرحمن بن عوف روایت است که: سه شب و روز مصروف استفتاء از مردم بودم؛ جز اندکی نه خوابیده ام؛ از مرد و زن؛ از مقیم و مسافر پرسیده ام؛ اکثریت اهل مدینه را چنان یافتم که بر امارت عثمان رضی الله عنه راضی اند؛ این را در مسجد و در برابر جمع غفیری گفت که برای تعیین امیر جدید شان جمع شده بودند؛ همه با رأی وی توافق نموده و با عثمان رضی الله عنه بیعت کردند؛ به شمول علی رضی الله عنه؛ پس از این بیعت عامه و به گونه بامواجه و رو در رو؛ امیر جدید رسماً انتخاب گردید؛ چهار خلیفه یکی پی دیگر در مسجد و از طریق بیعت عامه تعیین شدند؛ چنین است انتخاب زعیم مسلمانان و اساس نظام اسلامی؛ هر تعبیری دیگر از چگونگی انتخاب زعیم در اسلام و نظام اسلامی؛ تعبیر نادرست و خود ساخته است و در مغایرت با رهنمود قرآن، سنت رسول الله صلی الله علیه و سلم و منهج صحابه رضی الله عنهم.

رسول الله صلی الله علیه و سلم و به تبعیت از وی و سنتش؛ خلفاء راشدین؛ در مواردی زیاد؛ مخصوصاً قضایای مهم؛ با صحابه ای که در جنگ بدر شرکت کرده بودند به مشوره می نشستند؛ یعنی که مجاهدان بدر مشاورین خاص شان در قضایای مهم بودند؛ هر نهضت و جنبش فکری؛ بدری های خود را دارد؛ آنان که نهضت به یمن اخلاص، تلاش های خستگی ناپذیر و قربانی های بی دریغ آنان آغاز و به پیروزی می رسد؛ سلامت، بقاء و پیروزی هر نهضت فکری؛ بستگی به ارزش دادن به رأی و حضور این بنیانگذاران نهضت در تصمیم گیری ها است و باید در همه

تصمیم‌ها شریک باشند؛ این هم دستور دین است و هم تقاضای عقل و عدل؛ اما این که سنگرهای مبارزه سخت و طولانی برای دفاع از حق و عدالت؛ به خون مجاهدین مؤمن و مخلص سرخ گردد؛ ولی پس از پیروزی و رسیدن به آزادی؛ کسی بر کرسی اقتدار بنشیند که نه روزهای سخت سنگر را دیده و نه چند قطره عرق، اشک و خونش در راه خدا ریخته؛ چنین کاری با هیچ منطقی قابل توجیه نیست؛ نه با رهنمودهای دین می‌سازد، نه با عقل و نه با عدل. کسی که در رسیدن به قدرت مدیون قربانی‌های مجاهدین مخلص است؛ اما پس از تکیه بر اریکه قدرت؛ چنان مغرور شود که نه تنها به رأی بهترین‌ها و مستحق‌ترین‌ها نیز اعتنائی نمی‌کند بلکه انحصار قدرت، استبداد رأی و عدم اعتناء به مشوره را حق مسلم خود می‌پندارد!!! از دیدگاه قرآن؛ این‌ها از مظاهر حکومت‌های طاغوتی و فرعون‌اند؛ و در نظام اسلامی هیچ مجال و مکافی برای آن سراغ نمی‌شود؛ قرآن این قول ناشی از خود شیفتگی و خود بزرگ بینی فرعون را که به درباریانش گفته بود؛ در برابر ما می‌گذارد:

... قَالَ فِرْعَوْنُ مَا أُرِيكُمْ إِلَّا مَا أَرَىٰ وَمَا أَهْدِيكُمْ إِلَّا سَبِيلَ الرَّشَادِ

﴿۱۲﴾ غافر

... فرعون گفت: جز آنچه به صلاح می‌بینم؛ چیزی دیگر به شما نشان نمی‌دهم و جز راه کمال و رشد به راهی دیگر شما را هدایت نمی‌کنم. هر کی سخنش به مردم چنین باشد؛ و راه و رأی مورد پسند خود را نهائی و آخرین تلقی کند؛ از دیدگاه قرآن فرعون تمام عیار است. و هر کی سخنش در برابر زعیمش شبیه سخنان درباریان ملکه سیا باشد؛ درباری متملق و بی شخصیت است؛ که قرآن از آنان چنین حکایت می‌کند:

قَالَتْ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ أَفْتُونِي فِي أَمْرِي مَا كُنْتُ قَاطِعَةً أَمْرًا حَتَّىٰ تَشْهَدُونِ

﴿۳۲﴾ قَالُوا نَحْنُ أَوْلُو قُوَّةٍ وَأُولُو بَأْسٍ شَدِيدٍ وَالْأَمْرُ إِلَيْكِ فَانظُرِي مَاذَا تَأْمُرِينَ ﴿۳۳﴾ النمل

(ملکه بلقیس) گفت: هان آی درباری‌ها! رأی تان را در مورد این کارم برایم ابراز دارید؛ که من بدون حضور شما فیصله کننده هیچ کاری نبوده‌ام؛ گفتند: ما نیرومندیم و جنگنده های شدید هستیم؛ و اما تصمیم و دستور به تو بر می‌گردد؛ خود بنگر که چه فرمان می‌دهی. یعنی که قرآن در این دو مثال آموزنده و دو نمونه از نظام‌های غیر اسلامی؛ به مخاطبین مؤمنش می‌فرماید: زعیم تان باید چون فرعون نباشد و مشاورینش چون درباریان متملق و بی شخصیت ملکه سیبا.

احزاب خوب و بد

مایه تعجب است که برخی برای اثبات رأی باطل شان در رابطه به نفی ضرورت احزاب؛ آن هم احزاب اسلامی؛ به عملکرد احزابی استناد می‌کنند که وابسته به اجنبی و در خدمت دو اشغالگر (شوروی و امریکا) بودند؛ عده ای را روس‌ها ساختند، تمویل و توجیه کردند، به قدرت رساندند، علیه ملت ما جنگانند، در اثناء خروج از افغانستان با خود بردند، از طریق مذاکرات بن و سازش با امریکا؛ دو باره به کابل برگشتانند و در حکومت تحت اشغال امریکا و ناتو شریک قدرت ساختند؛ عده ای دیگر که ساخته دست امریکا بودند و به غرض ایجاد اختلاف میان افغان‌ها و پس از آغاز سلسله هجرت‌ها در خارج از کشور ساخته شدند؛ امریکا هم علیه مجاهدین حزب اسلامی از آنها استفاده کرد و هم علیه حکومت اول طالبان پس از ایجاد اختلاف میان امارت طالبان و امریکا؛ آنها یکجا با امریکا آمدند و رفتند و امروز در آغوش کشورهای عضو ناتو خفته و خُسبیده اند، بر طبل جنگ می‌کوبند و از ناتو مکرراً و با الحاح می‌خواهند که به افغانستان برگردند و مشکل

کابل را برای شان باری دیگر چون سابق حل کنند؛ اگر احزاب بد اند این‌ها اند؛ اگر احزاب باعث اختلاف بودند؛ همان‌هایی اند که در موجودیت حزب فعال، منظم، دارای سابقه روشن، پیشتاز در جهاد، مؤسس نهضت اسلامی کشور، سنگر بهترین‌های ملت ما؛ آغازگر مبارزه فکری و جهاد عملی علیه دو اشغالگر، موفق در جهاد و مبارزه و دارای دست آوردهای عظیم؛ در موجودیت چنین حزبی عده ای در خارج از کشور و به اشاره اجانب دفتر باز کردند و حزب ساختند و موجب اختلاف شدند؛ این‌ها را باید محکوم کرد و عامل اختلاف نامید؛ این حقیقت مگر از کدام افغان آگاه پنهان است و با صد یقین و ثبوت نمی‌تواند بگوید که تمامی گروه‌های ساخته شده در خارج؛ به دست دشمنان جهاد ساخته شده اند؛ نه در موجودیت حزب فعال و مؤثر؛ مجوزی شرعی برای تأسیس حزب داشتند و نه دلیل عقلانی؛ نقش شان در جهاد نیز خیلی ضعیف؛ ضرر شان بیشتر از نفع شان.

آیا تعجب آور نیست که منسوبین يك گروه؛ که از روز اول تأسیس تا امروز؛ مصروف جنگ‌های خونین داخلی و علیه گروه‌های خوب و بد بوده اند؛ امریکا و بریتانیا از جنگ شان علیه مجاهدین حمایت و ستایش می‌کردند و بی بی سی و صدای امریکا یکی را لیبرال و دیموکرات می‌خواند و دیگری را فرشته صلح، معتدل و غیر بنیادگرا؛ آیا عجیب نیست که کسی از درک تمامی این حقائق و واقعیت‌ها عاجز باشد یا انکار کند و عوض آن که عاملین اصلی این جنگ‌ها و مصائب ناشی از آن را نشاندهی و محکوم کند؛ برعکس با استناد به آنچه عاملش استبداد، رژیم‌های شاهی دست نشانده بریتانیا، حکومت‌های کودتایی کمونست‌ها و سردار داؤد، اشغال کشور توسط شوروی و ناتو و گروه‌های مفسدی که اشغالگران ساختند و علیه مجاهدین جنگاندند؛ در عوض عاملین اصلی فتنه‌ها، مصیبت‌ها و خونریزی‌ها؛ مجاهدین مؤمن، صادق و متعهد به اسلام را که از اسلام و کشور دفاع کرده اند،

نه با اشغالگران ساختند و نه با دست نشانده‌های شان، مورد خشم هر اشغالگر بوده اند؛ ملامت و سرزنش می‌کنند و اما در مقابل؛ با کمونست‌ها، سیکولرها، غربگراها، شاه پرستان، ... بارها ائتلاف کرده اند!! اگر آنها گروه‌های دین ستیز و بیگانه پرست را که همواره در خدمت اجنبی، ساخته و پرداخته دشمنان کشور و اسلام اند، آنهایی که با ناتو یکجا آمدند و همزمان رفتند و امروز نیز از نیروهای خارجی می‌طلبند که برگردند و مشکل افغانستان را برای شان حل کنند؛ چون عاملین اصلی حوادث چهار و نیم دهه کشور محکوم می‌کردند؛ نه اعتراضی می‌کردیم و نه شکایتی؛ ولی متأسفانه آنها بر کسانی می‌تازند؛ با دست و زبان، پیدا و پنهان؛ که در دو جهاد مقدس؛ علیه شوروی و ناتو؛ پیشتاز بودند؛ طالبان دو بار بر کابل مسلط شدند؛ اما مجاهدین حزب اسلامی در هر دو نوبت از مخالفت و جنگ علیه طالبان خودداری ورزیدند؛ می‌توانستند راه جنگ را در پیش گیرند؛ کشورهایی نیز حاضر و مشتاق بودند آنها را در جنگ کمک کنند؛ ولی نه تنها نه جنگیدند بلکه هزاران جنگجوی طالب را در شمال پناه داده و از کشته شدن به دست ائتلاف شمال نجات دادند؛ بیش از ده هزار به دست ملیشه‌های کمونست کشته شده؛ فقط کسانی نجات یافتند که در مزار، سمنگان، بغلان و کندز ... به مجاهدین حزب اسلامی پناه بردند.

اگر نهضت (جوانان مسلمان) را نمی‌داشتیم!

کدام انسان شریف و عاقل از اعتراف به این حقیقت انکار خواهد کرد که اگر نهضت جوانان مسلمان ۵۴ سال قبل به میان نمی‌آمد؛ نه مبارزه و جهادی علیه کمونیسم و شوروی صورت می‌گرفت و نه علیه ناتو؛ جهاد بدون جماعت و حزب؛ نه ممکن است و نه در تاریخ مثال و نظیری دارد؛ اگر حزب اسلامی در جهاد علیه شوروی؛ پیشتاز و پیشآهنگ و ستون فقرات مقاومت بود و مقاومت و جهاد فکری و

نظامی علیه ناتو را نیز مجاهدین مؤمن همین حزب آغاز کردند؛ و از ۲۰۰۱ تا ۲۰۰۴ در سنگرها تنها بودند؛ و هیچ گروهی دیگر؛ نه مبارزه فکری و فرهنگی علیه امریکا داشت و نه عملیات نظامی؛ اگر آنها حزب نمی‌داشتند و دارای تجارب کافی جنگ ضد کمونست‌ها و شوروی نمی‌بودند؛ هرگز به این سعادت و افتخار نائل نمی‌شدند؛ اگر طالبان در صفوف يك حزب (حرکت اسلامی طالبان) تنظیم و متحد نمی‌شدند؛ سعادت ایفاء هیچ نقشی مؤثر در قضایای کشور را بدست نمی‌آوردند؛ دست‌آورد کم یا زیاد؛ خوب یا بد در مذاکرات با امریکا در دوحه و امضاء معاهده دو جانبه؛ نیز نتیجه داشتن يك حزب بود؛ امریکایی‌ها در دوحه با هیئت يك گروه سیاسی به مذاکره پرداخته؛ نه با اشخاص و افراد پراکنده؛ انکار از این حقائق و نقش مؤثر حزب و جماعت در تحولات و تغییرات فکری و اجتماعی و مخصوصاً جنگ آزادی؛ نه تنها انکار برخاسته از سفاهت یا غرض و مرض است؛ بلکه مخالفت با ارشاد صریح رسول الله صلی الله علیه و سلم است که می‌فرماید: شما را به پنجگانه ای می‌گمارم که پروردگارم مرا به آن گمارده است: به جماعت، سمع، اطاعت، هجرت و جهاد در راه الله؛ ... یعنی که از نظر اسلام زندگی در يك جماعت و حزب، سمع، اطاعت، هجرت و جهاد در راه الله؛ هم مأموریت و رسالت پیامبر علیه السلام است و هم وجیبه هر امتی مؤمن وی و اهمیتش نیز به پیمانانه ای که خروج از جماعت مترادف خروج از اسلام دانسته شده؛ به گونه ای که بدون آن حتی نماز و روزه نیز پذیرفته نمی‌شود!!

دو رأی و فتوی مایه حیرت و تأسف

رأی و فتوی دو تن را مایه حیرت و تأسف یافته ام:

۱- کسی که خود عضو فعال يك حزب بود و است و از طریق عضویت در این گروه؛ به مقام و چوکی دست یافته؛ اما همزمان ساختن حزب و عضویت در آن را تحریم می‌کند!! در حالی که قبل از این سابقه پیوستن به چندین گروه را نیز دارد!! این فتوی را نیز در حالی صادر می‌کند که نه شایستگی لازم صدور فتوی را دارد و نه صلاحیتش را؛ چنین فتوی‌ها را یا باید دار الإفتاء معتبر و مورد اعتماد ملت صادر کند و یا مفتی که اکثریت ملت به علم و تقوی وی باور دارند.

۲- کسانی که انتخابات را حرام می‌شمارند؛ در حالی که هیچ دلیلی برای حرمت آن ندارند، هر چه در دفاع از رأی خود می‌گویند؛ محرک و انگیزه اش فهم نادرست و غرض شخصی است؛ عده ای می‌گویند: ابوبکر رضی الله عنه در سقیفه بنی ساعده؛ از سوی نخبه‌ها (اهل حل و عقد) تعیین شد؛ نه از طریق انتخابات و مراجعه با آراء همه!! در حالی که این ادعاء صد در صد دروغ است و خلاف حقیقت؛ در سقیفه بنی ساعده فقط افراد قبیله خزرج جمع شده بودند تا بزرگ قوم شان سعد بن عباده را چون امیر انتخاب کنند و به دست وی بیعت نمایند؛ در این جمع نه از قبیله اوس کسی حاضر بود و نه از مهاجرین به استثناء ابوبکر، عمر و ابو عبیده بن جراح رضی الله عنهم؛ این سه تن نیز زمانی به آن جا رفتند که از تجمع غیر مترقبه قبیله خزرج اطلاع یافتند؛ عمر رضی الله عنه خود گفته است: تجمع سقیفه بنی ساعده يك فتنه بود؛ الله متعال ما را از شر آن نگهداشت؛ و در همین راستا گفت: آگاه باشید؛ هر کی بدون حضور و موافقه مسلمان با کسی بیعت کند؛ بیم آن می‌رود که هر دو (بیعت کننده و بیعت شونده) کشته شوند. آری امام متقی و مدبر

مؤمنان؛ امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه خیلی درست و دقیق فرموده؛ حقانیت گفتار وی را تجارب تاریخی ثابت کرده؛ هر کی بدون موافقه و رضایت مردم و از طرق غیر اصولی چون کودتا، وراثت، اتکاء بر قبيله، استمداد از اجنبی....؛ بر اریکه قدرت نشستہ؛ اکثرآ هم خود کشته شده و هم حامیان و همراهانش.

مقوله اهل حل و عقد

آنان که مقوله اهل حل و عقد را با قلقله و مکارانه عنوان می‌کنند؛ به گونه ای که مردم گمان کنند شاید جزء کدام آیت و حدیث باشد؛ در حالی که نه الفاظ این مقوله و مفهوم آن؛ در قرآن آمده، نه در احادیث رسول الله صلی الله علیه و سلم و نه در روایاتی از دوران خلفاء راشدین؛ در زمان حکومت‌های موروئی اموی و عباسی و از سوی مفتی‌های سرکاری و خادم دربارها ساخته و پرداخته شده. ابوبکر رضی الله عنه و پس از وی سه خلف صالح وی در مسجد و در نتیجه بیعت مععلن مسلمانان مدینه انتخاب شده اند نه در جلسه ای از نخبه‌ها.

در رابطه به انتخاب رهبر و امیر؛ هر مجموعه کوچک و بزرگ؛ چه يك واحد اجتماعی، اتحادیه صنفی، حزب سیاسی، ملت و اتباع يك کشور؛ طریقه و شیوه ای را اختیار نکند که شبیه به انتخاب چهار خلیفه صدر اسلام باشد؛ و هر فرد این مجموعه که به سن بلوغ و مکلفیت رسیده؛ در انتخاب زعیم نقشی نداشته باشد، از حق اظهار رأی محروم شود، توسط عده ای معدودی تحت هر نامی؛ چون نخبه‌ها، قدرتمندان، صاحبان زر و زور، اهل حل و عقد و هر نامی دیگر؛ عقب در های بسته تعیین گردد؛ این تعیین و انتخاب وجهه شرعی نداشته و رهنمود های اسلام در انتخاب زعیم در آن مراعات نگردیده؛ زیرا چهار خلیفه صدر اسلام در مسجد و در نتیجه بیعت مععلن و آزاد تمامی کسانی انتخاب شده اند که درب مسجد بروی شان باز بود.

نقش حزب در نهضت آزادی

اگر حزب نبود مقاومت در برابر اشغالگران را نمی‌داشتیم

یکی از عوامل عمده شکست شوروی و ناتو در افغانستان؛ وجود حزب اسلامی و مجاهدین متعهد، مؤمن و آزموده اش بود؛ نظم و تدابیر امنیتی اش به پیمانۀ ای دقیق و مستحکم بود که هم (کی جی بی) در برابرش شکست خورد و هم (سی آی ای)؛ چنانچه یکی از موارد شکست سی آی ای؛ عدم توفیقش در یافتن محل اقامت بنده در پانزده سال تعقیب بود؛ اگر حزب نمی‌داشتیم دشوار بود در برابر جال وسیع استخباراتی سی آی ای که زمین و فضاء را در کنترل دقیق خود داشت، بیش از سه صد هزار پرسونل امنیتی و استخباراتی داخلی و خارجی در اختیارش و با ماهواره‌های خود وجب وجب مناطق حساس و مشکوک را چنان کنترل می‌کرد که می‌گفتند: شیء به اندازه ۴ انچ نیز از دید ما پنهان نمی‌ماند!! و ما عملاً زمانی در وضعیتی قرار گرفتیم که نمی‌توانستیم در روشنائی روز از جایی به جای دیگر برویم و در اثناء حرکت در شب نیز از چراغ و برق دستی استفاده نمی‌کردیم؛ یکی از شب‌ها در یک ساعت؛ دوازده ماهواره را حساب کردم که در فضاء محل اقامت یکی بعد دیگر می‌چرخید. صدام حسین را مردم عراق برای دو ماه حفاظت نکردند؛ ولی افغان‌های غیور و مؤمن مرا ۱۵ سال نگهداشتند و دشمن قادر نشد محل اقامت را بیابد؛ در حالی که در این مدت؛ ۴۵ بار موقعیتم را به دلائل امنیتی تغییر داده ام. الحمد لله ما در هر قریه کشور کسی را داشتیم که می‌توانستیم بر او اعتماد کنیم.

ما جهاد علیه امریکا را با امکانات ناچیز دست داشته خود و مساعدت‌های اعضای حزب اسلامی آغاز کردیم؛ در تمامی مدت جنگ علیه ناتو؛ نه از هیچ کشوری مساعدت نظامی دریافت کرده ایم و نه

مالی؛ تمامی همسایه های ما در کنار امریکا ایستادند؛ حکومت خاتمی نه تنها فرمان خروج بنده از ایران در ظرف ۷۲ ساعت را صادر کرد بلکه خواست مرا به امریکایی‌ها تسلیم کند؛ رایان کراکر سفیر اسبق امریکا در کابل در مصاحبه اش با افغانستان انترنیشنل اعتراف کرد که "بنابر مطالبه ما از ایران؛ مبنی بر تسلیمی حکمتیاری به امریکا؛ قرار بود او را در مرز ایران و افغانستان به ما تسلیم کند؛ سفیر ایران در کابل به من زنگ زد که او (حکمتیاری) را به محل موعود رسانده ایم؛ نمی‌دانیم رد پایش را چگونه گم کردیم..." اما من شام همان روزی که در بعد از ظهرش فیصله کابینه خاتمی را به من ابلاغ کردند؛ از تهران به مقصد افغانستان حرکت کردم و فردای آن روز نماز فجر را در نزدیکی مرز ایران خواندم و با طلوع آفتاب از ایران خارج شدم و به کشورم برگشتم و در جهاد علیه امریکا عملاً شرکت کردم.

قبل از این پیامی از پاکستان دریافت کرده بودم که اگر به آنجا بروم حتماً دستگیر و به امریکا سپرده می‌شوم. حکومت پرویز مشرف دامادم را که زمانی سفیر افغانستان در پاکستان بود؛ دستگیر و به امریکا سپرد که شش سال را در زندان خصوصی امریکا در پنجشیر و سپس در زندان بگرام سپری کرد؛ و مسئول محافظین بنده حاجی گل رحمن را نیز همزمان دستگیر و به امریکا سپرد که در جریان شکنجه‌ها و تعذیب‌های وحشیانه دوران استنطاق غرض یافتن آدرس بنده به شهادت رسید. متعهدین مخلص حزب اسلامی چنین بودند و هستند که شکنجه‌ها، زندان‌ها و شهادت‌ها را می‌پذیرند اما به دشمن تسلیم نمی‌شوند و کاری نمی‌کنند که منافق تعهدشان با خدا و حزب شان باشد و به آرمان و هدف شان صدمه بزند.

متعهدین مؤمن حزب اسلامی با آزمون‌ها و فراز و نشیب‌هایی در این ۵۴ سال مبارزه و مقاومت در برابر دو ابر قدرت یکه‌تاز دوران خود و بد مست و مغرور مواجه شده اند که نظیر آن در تاریخ کمتر دیده

شده، ده‌ها هزار عضو حزب از سوی حکومت‌های مفسد و وابسته به اجنبی و شوروی و ناتو زندانی و شهید شده‌اند، زندان‌های بگرام و پلچرخی از آنان پر شد، در پولیگون پلچرخی به گونه دسته جمعی شهید و دفن شده‌اند، تا گوانتانامو انتقال گردیده‌اند، آخرین زندانی ای که از گوانتانامو آزاد شد عضو حزب اسلامی بود؛ نام حزب اسلامی و بنده تا هنوز در فهرست سیاه امریکا درج است؛ شش عضو خانواده بنده در دوران اشغال امریکایی در حمله‌های راکتی طیاره بدون پیلوت (درون) به شهادت رسیدند؛ پدر و دو برادرم از سوی سردار داؤد جلاذ دستگیر و زندانی شدند و سپس از سوی رفقای کمونست او شهید شدند؛ هزاران عضو حزب اسلامی وضعیت شبیه به من و حتی دشوارتر از آن را داشته‌اند و قربانی‌های بیشتری داده‌اند. از حالت من می‌توانید قیاس کنید که با بقیه‌ی اعضاء حزب اسلامی چه جنایت‌ها و ستم‌هایی صورت گرفته؛ ولی الحمد لله مجاهدین مؤمن حزب اسلامی از تمامی این آزمون‌های سخت جانکاه و جانفرسا پیروز و سربلند برآمده‌اند.

تا حال و به یاری خدای خیر الناصرین؛ هر دشمن داخلی و خارجی حزب اسلامی با شکست، ذلت و رسوایی مواجه گردیده؛ کسانی که در پی کشتن ما بودند خود کشته شدند؛ حزب ما هنوز زنده و سربلند است اما خیلی از کسانی که انتظار نابودی حزب را داشتند؛ مدت‌ها قبل مرده‌اند، استخوان‌های شان زیر خاک پوسیده و کرسی اقتدار شان سرنگون شده؛ عده‌ای به دست یاران و همراهان خود کشته شدند، عده‌ای از سوی باداران و حامیان بیرونی شان؛ همانهایی که آنان را بر اریکه قدرت نصب کرده بودند؛ با سیلی به روی شان کوبیدند، مسئول شکست خویش خواندند، از کرسی اقتدار به زیر افگندند، و به مهره‌ای دیگر تعویض نمودند. این سنت مستدام الهی است و این شاء الله در آینده نیز چنین خواهد شد. خدا حق است و حامی و نصیر حقپرستان.

• طالبان را نیز دیدیم که با آزمون‌های سختی روبرو شدند؛ در نوبت

اول در ۶ میزان ۱۳۷۵ وارد کابل شدند؛ از همان روز تا آخرین روز حکومت قبلی شان درگیر جنگ گسترده و خونین بودند، جنگ شان از کابل آغاز شد؛ تمامی ولایات غربی و شمالی کشور؛ تا تخار را در بر گرفت؛ و این جنگ ها تا روزی دوام کرد که نیروهای ناتو به رهبری امریکا بر افغانستان تجاوز کردند؛ تجاوز وحشیانه و غیر قابل توجیه امریکا به تاریخ ۱۵ میزان سال ۱۳۸۰ آغاز شد؛ و طالبان به تاریخ ۲۰ عقرب و در خلال ۳۵ روز؛ نخست از شمال، بعد از کابل و در پایان از کندهار برآمدند؛ در حالی که منهای چند محافظ کرزی و عبد الحق و تیم های استخباراتی که در پنجشیر، دره صوف و بلخاب مستقر شده بودند؛ هیچ سرباز ناتو بر سرزمین کشور ما پیاده نشده بود. طالبانی که به پاکستان رفتند؛ صد ها تن شان به شمول سفیر طالبان در اسلام آباد؛ از سوی حکومت جنرال پرویز مشرف دستگیر و به امریکا سپرده شدند؛ در حالی که حکومت طالبان را به رسمیت شناخته بود!! طالبانی که به ایران رفتند؛ از سوی حکومت خاتمی لیبرال با برخورد مشابه مواجه گردیدند؛ معامله هر دو کشور همسایه علیه ما و طالبان یکسان بود؛ هر دو امریکا را در اشغال افغانستان کمک کردند؛ فضاء و زمین خود را در اختیار اشغالگران امریکایی گذاشتند و به گروه های وابسته به خود دستور دادند که چون سربازان و جنگجویان بومی و وطنی در خدمت امریکا باشند.

اما با وجود این همه فراز و نشیب ها، دشواری ها و تهدیدها؛ نه شوروی و حکومت های دست نشانده اش در کابل توانست حزب اسلامی را حذف و نابود کند و نه امریکا و اذناش؛ حوادث و رویداد های نیم قرن افغانستان ثابت کرد که نه ملت ها را می توان برای همیشه به اسارت کشید و نه کشورها را می توان به گونه دائمی در اشغال داشت و نه احزاب مردمی را می توان نابود و حذف کرد؛ سیاست هایی که بر حذف احزاب، به اسارت کشیدن ملت ها و اشغال کشورها استوار باشد؛

سیاست‌های ناکام اند و زمانش سپری شده؛ هیچ نیروی؛ چه داخلی و چه خارجی؛ نمی‌تواند از این طریق به اهداف خود برسد؛ ما افغان‌ها باید علی‌الاول از تجارب نیم قرن خود آموخته باشیم که سیاست‌های انحصار قدرت و حذف و نفی رقیب سیاسی و قومی خود را کنار بگذاریم، با وجود اختلافات فکری و سلیقوی همدیگر خود را بپذیریم، تجارب ناکام گذشته را تکرار نکنیم، به رأی ملت خود تمکین نمائیم، ارزش‌های دینی و ملی خود را پاس داریم، برای رسیدن به قدرت نه راه‌های ناروا را در پیش گیریم و نه از اجنبی و دشمن استمداد بجوییم. الحمد لله حزب اسلامی هنوز زنده است؛ اما خیلی از حکومت‌ها، زعماء کشورها، احزاب و رهبران شان و مبلغین و مفتی‌های اجیر که در پی نابودی و حذف حزب بودند؛ اکنون نیستند، امپراطوری سرخ شوروی در جغرافیه سیاسی جهان وجود ندارد و در گورستان تاریخ دفن شده؛ امریکای بدمست جهان و قدرت یکه‌تاز شکست خورد و با دست خالی و بدون آن که به هیچ هدف استراتژیکی در افغانستان و منطقه نائل شود؛ از کشور ما خارج شد.

امریکا با تحریک طالبان نیز جنگید؛ هزاران افغان را به نام طالب به زندان کشاند و به شهادت رساند؛ اما در پایان با همین طالبان به مذاکره نشست، تقریباً ۱۳ سال با آنان مصروف مذاکرات مخفی و علنی بود، معاهده دو جانبه را با آنها امضاء کرد و آن را دست‌آورد مهم خود خواند، موجودیت طالبان را رسماً پذیرفت و حق مشارکت در حکومت ائتلافی را به آن داد؛ اما دست‌نشانده‌های امریکا؛ خلاف انتظار واشنگتن و قبل از خروج سربازان امریکایی فرار کردند؛ رئیس‌جمهور نام نهاد گریخت، ارگ را خالی گذاشت، گارد محافظ رئیس‌جمهور؛ PPS قبل از وی متلاشی شد و افسر و عسکرش فرار کردند؛ اردو متلاشی شد، ولایات یکی پی دیگر سقوط کردند؛ کار به جایی کشید که امریکا از طالبان خواست وارد کابل شوند!! امریکا نخست کابل را تصرف کرد، سپس

حکومتی را در بن ساخت، از طریق هوا به کابل انتقال داد و در ارگ مستقر کرد، نه حزب غربگرای شایسته حکمرانی و قابل اعتماد در اختیار داشت، نه شخصیت مطرح مردمی، افراد فراری به غرب را جمع کرد و از آنها حکومت ساخت، در بیست سال اشغال دو رئیس جمهور را تحمیل کرد، هر دو نه حزب داشتند و نه وجهه ملی و مردمی؛ چاره ای جز این نداشت که بخش‌های عمده حکومت کابل را به گروه‌های وابسته به کشورهای بی‌سپارد که در اشغال افغانستان امریکا را کمک کردند؛ چون روسیه و ایران که بیش از دیگران امریکا را کمک کردند و جنگجویان و سربازان بومی در اختیارش گذاشتند.

در پایان این رساله؛ به بارگاه الهی دعاء می‌کنم که رحمت بی‌پایان و بی‌کرانش را شامل حال ملت مؤمن ما نموده؛ کشور جنگ زده ما را از مداخلات دشمنان اسلام، فتنه‌های داخلی، جنگ، ناامنی، فقر، حکومت‌های استبدادی و دست نشانده برای همیشه نگهدارد و به ما توفیق عنایت کند که افغانستان آزاد، مستقل، سربلند، دارای نظام ناب اسلامی، حکومت منبعث از اراده مردم، در خدمت ملت، حکام صالح، خدا ترس، مهربان، حامی مظلومان و مدافع حق و عدل داشته باشیم و بتوانیم در برابر هر نیروی شرور، فاسد و کافر از آن دفاع نماییم. آمین

سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ وَبِحَمْدِكَ نَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ، نَسْتَغْفِرُكَ وَنُثُوبُ إِلَيْكَ

فهرست

صفحه	عنوان
۱.....	پیش گفتار.....
۸.....	مقدمه.....
۱۲.....	آیا برای مشروعیت احزاب؛ دلائلی در قرآن و حدیث داریم؟.....
۱۴.....	وجوب عضویت در حزب.....
۱۷.....	آیا هر مذهب و پیروانش يك حزب نیست؟.....
۱۹.....	اسلام و آزادی بیان.....
۲۱.....	تشکیل احزاب و اجتماعات و اتحادیه‌های صنفی.....
۲۷.....	تعیین ۶ نامزد امارت؛ از سوی عمر رضی الله عنه!.....
۴۵.....	آیا صلاحیت صدور مجوز حزب به حکام داده شده؟.....
۵۵....	نقش سازنده احزاب هدفمند در توحید صفوف ملت و امت.....
۵۸.....	چرا پیامبر علیه السلام در مورد جانشینش سفارشی نه کرد؟.....
۵۹.....	تعبیر دقیق معرفی ۶ نامزد خلافت از سوی عمر رضی الله عنه.....
۶۲.....	احزاب خوب و بد.....
۶۴.....	اگر نهضت (جوانان مسلمان) را نمی‌داشتیم.....
۶۶.....	دو رأی و فتوی مایه حیرت و تأسف.....
۶۷.....	مقوله اهل حل و عقد.....
۶۸.....	نقش حزب در نهضت آزادی.....

اگر حزب نبود مقاومت در برابر اشغالگران را نمی‌داشتیم..... ۶۸

فهرست ۷۴

د میثاق اینار نشراتي اداره



کابل - دار الامان

Tel: ۰۷۷۰۴۰۱۰۱۷